امامت الهی

بر گرفته از آثار
شیخ محمد رضا جعفری
معنای لغزش امام

امام از ریشهٔ "آمِ یا مام" است.

"آم" یا "قصد" آم شیءی؛ به معنی بسیار از روزی آورده.

امام از آم مشتق شده و به معنا یکی است که عهد‌های را در کاری رهبری می‌کند و عمل وگویی عمل دیگران می‌باشد. به عبارت دیگر امام لفظی غریب است که معادل تقربی آن در فارسی رهبر می‌باشد.

یعنی کسی که بدین تبعیت از یا گذاشته شده و آنچه انجام می‌دهد عمل ای پذیرفته شده، لذا گفته شده امام.

یعنی انتخاب به شخص.

حضرت خاتم الانبیاء(ع) در مورد امام می‌فرماید:

اگر وضع امام لیامت به فاذا کب فکروها فاذا رک عک سجد فاسجدوا.

همانا (برای نماز جماعت) امام قرار داده شده تا او تبعیت شود و هنگامی که تکبیر گفت تکبیر یک‌گنده رکوع او به رکوع برود و آنگاه که سجده نمود شما نیز سجده گنده.

بنابراین امام، اساس کار و کسی است که از او تبعیت می‌شود و قرار دادن امام برای آن است که دیگران از او تبعیت کنند. لذا رکوع یا سجده اضافه یا عمداً یا سهول مطلب نماز فراذا است، در نماز جماعت جهت تبعیت از امام مانعی ندارد بلکه حق به او در ارکان واجب است. در نتیجه امام شخصی است که از او در هر شرایطی اطاعت می‌شود.

ابتنه امام از جهت شنونی که مورد اتباع می‌باشد وضع مختلفی دارد و آن نیز از اطلاق و یا اضافه لفظ امام به لفظ دیگر روشن شده و بینانگر حدود و دایره اموری امام در آن محدوده تبعیت می‌شود. به
عنوان مثال امام جمعاعت، به معنای مقنعان و پیشروی است که در محدوده و دیارهای خاصی، یعنی نماینده‌ی امام نماید.

به نامی دیگر امام جمعاعت یکی است که فقط در خصوص نماینده جمعاعت نهادی به آرام می‌شود و تبعیت از او در امور دیگری، از اعمال و بعضی اطلاعاتی از از اموری ندارد. همچنین امام جمعاعت به سری‌های فکری و علمی است، در این موارد امام به کسی اطلاع می‌دهد که در علم خاصی از او تبعیت می‌کند، مانند امام فقه که به معنای شخصی است که عده‌ای در محدوده فقه از او پروری می‌نمایند. و اینچه اگرچه که در میان اهل سنت مصطلح است که همین معنا می‌باشد و اهل سنت در محدوده مسائل فقهی از آنها تبعیت می‌کنند و نظر آن در شیعه فقهی و مجتهده‌های هستند.

اما اگر امام به صورت مطلق و بدون پسند بر اساس رود محدود به دایره خاصی نخواهد بود، همچنین امام با اضافة به مدت نزد همین معنا را داشته و در دایره خاصی محدود تنها شود.

برای روشن شدن این موضوع لازم است تعریف امت در قلمرو دین بررسی شود تا محدوده امام در صورت اضافه به امت مشخص گردد.

تعریف امت

از معنای مجموعه‌ای از افراد بشر است که در جهت یا جهانی با هم وحدت دارند.

در فلسفه‌های سیاسی غرب از امت که معادل فارسی آن می‌باشد، امت است تعریف خاصی ارائه شده است. استقلالی‌ها در این مورد تعریفی دارد که تقابلی مورد قبول دیگران می‌باشد.

وحدت زبان، وحدت تاریخ، وحدت فرهنگ، وحدت سرورگاه و... از مشخصه‌های امت (سیاسی غرب) است.

قرآن مجدد امت را وحدت در عقیده معنی‌دار گردیده است. لذا برای هو پیامبری امتی قائل شده است.

چرا که آن مردمان به آن پیامبر خاص اعتقاد داشته و پیرو دین آن بودند. پس امت واحده در اصطلاح دین، وحدت در زبان، منطقه جغرافیایی، تاريخ، نواز و... نیست بلکه وحدت به لحاظ اعتقاد مشترک بین آنها است.

قرآن مجدد می‌فرماید:

"کان‌کسانی‌امَت‌، واحدهُ قبیحَ اللهِ اَلَّهِينَ مَیْسِرُونَ وَمُتَّدُونَ وَلَاقِلٌ مَعْمِنَاتُ الكتابِ بِاحْلَقِ" - لسُعْحَمِبَ بَنِی‌النصَبِ فِيما اخْتَلَفَوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ الَّذِينَ أَوْحَوْنَ مَنْ بَعْدَهُمَا - جَاهِلِهِمُّ الْبَيْتَاتُ بِغَيْرِ بَنِي‌الْلَّهِ أَلْدِينَ آَمَنَّوا لِمَا اخْتَلَفَوا فِيهِ مِنْ الْحَقِّ إِنَّهُ وَالَّهِ"
پیله ی من به شناسی از سریع محترم

مردم، امتی یکسان بودند. پس خداوند پیامبر را نوداینار و بیم دهند و براتکیخت و
با آنان. پنجم [ خود ] را بحق فرستاد. تا مبان مردم در آنجا با هم اختلاف
نومودند به حق داوری کند. و جز آنان که از روی حس و ستم اختلاف کردن دایگان
آن را پذیرفتند. پس خداوند آنان را به ایمان آورده بودند. به توفیق خویش، به
حقیقت آنجا که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه
راست هدایت می‌گذارد.

با توجه به آن فوب مردم (در زمان خاصی) از نظر کیش و آین یکسان بودند. یعنی بین ایشان اختلاف
در اعتقاد وجود نداشت. لذا از آنها به امت واحد تعبیر شده است. پس از اینکه خداوند پیامبر را فرستاد
تا آنها را هدایت کنند این مردم در امر هدایت اختلاف کردن. و امت واحد پیدا خارج شدند. چرا که
در نتیجه پیروی از پیامبر در اعتقاد امتناع اختلاف حاصل گردید.

و نیز در ایمان دیگر می‌پردازد:

۶.۵.۵. هدایت بی‌طرفی، و آنها رسمی فاتحیون

و در حقيقة، این امت شماست که امتی یکسان است. و من بیرودار شما، پس از
من برداش و

در این آیه نیز خداوند از این جهت که همه بهنیکا به تمام اختلاف‌هاییان باشند به روبیت در اعتقاد و
اعتراف داشته باشند آنها را امت واحد نامیده و ایشان را امر به تقوا می‌نماید.

و نیز در جایی دیگر با ثبوت بر یکه بودن رسول اکرم می‌نماید:

۵.۵.۵. فکری‌های خاص از کلی‌الامام ابو البشر جعفر علی هدایت شد

پس جگنون است [ حالتی ] آنگاه که از هر ایمان گواهی آوریم. و تو را پر این
کسان که همان امت مأمور به تبعیت از تو هستند گو اوریم؟

در آیه فوق مراد از گواهان پیامبر و اندیس الهی هستند که هر یک بر امت خویش گواه و شاهد
گرفته می‌شوند و رسول خدا نیز شاهد بر «مولانا» یعنی مسلمانان خواهد بود، و امتباز این آیه آن است

١ - بالیره / ۲۱۳
٢ - المؤمنون / ۵۲
٣ - النساء / ۴۱
که می‌توان دومورد را از آن استفاده نمود.

اول: از اضلاع امت به پیامبری می‌توان نتیجه گرفت که امت پیامبری بودن یعنی همگی آن مردم اعتقاد به آن پیامبر داشته و تابع او بودند. به عبارت دیگر چون همه مثلًا تابع موسی و اعتقاد به او داشتند، فتكه می‌شود امت موسی. ولذا از صحبت این اطلاق کشف می شود که جامع و رابطه بین این امت و آن مضاف الهی باشد که خر برتیزی در حضوران مجد این رابطه را وقیعی به امت و مضاف الهی معنا می‌کند.

دوم: مراد از امت خاتم الانبایه، نیز تمام کسانی که نبوت ایشان را گردن نهاده و تبعیت از ایشان را در کلیه امور پذیرفته‌اند.

بنابراین امت محمد تمامی کسانی را که ایمن به پیامبر اسلام آورد و از این تبعیت کرده و می‌کنند، تا روز قیامت شامل می‌شود و اگر بنا به کسی امام این امت باشد نیز این امت مسلمان باید از او تبعیت نماید. به بیانی روشن همانگونه که حضرت خاتم الانبایه برای اصحاب خویش مانند ابوزر و سلمان و مقداد نبی بود برای ما و نسل‌های پس از ما تا روز قیامت نبی خواهد بود. در نتیجه اگر امام به صورت مطلق و یا اضافه به امت گفته شود شعاع آن به دارای امت است و به مقداری که امت شمول دائم باشد امت نیز شمول دائم باشد. بنابراین معنا اولیه و دقیق امام این است و جوانچی معنای دیگری ارادة شود مجازی و از باب تسامح می‌باشد.

اهل سنت امام ندارند

اینک چند نکته حائز اهمیت در اینجا نمایان می‌گردد. یک: جنح شیعه امام را با توجه به معنای لغوی ـ که بیان شد و اصطلاح قرآنی ـ که بیان خواهدشد. شیعه رسول خداوند و متصوف از سوی خدا می‌دانند لذا می‌توانند به اینه اهل بیت و امام عصر، امام المسلمین اطلاق کنند و آنان امام این امت خواهد بود. تا روز قیامت و هر تعداد مسلمانی که باشد آنان امام آنها خواهد بود. زیرا که اینه و از جمله امام عصر بر طبق نصوص و ادله تام باین این عنوان پذیرفته شدهاند و وقتی از جانب پیامبر امام این امت قرار داده شده و امام تمامی مسلمانان خواهد بود. به بیانی دیگر شیعه معنوی‌کننده که شعاع امام اینه به شعاع نبوت خاتم الانبایه است و همانگونه که عدم پذیرش نبوت خاتم الانبایه از سوی عده‌ای، نقضی در مقام نبوت ایشان ایجاد نمی‌کند، عدم پذیرش امامت نیز نقصی در مقام امامت اینه ایجاد نخواهد کرد به عبارات دیگر چنانکه تثبیت نبوت مشروط به پذیرش افراد نسبت تثبیت امامت نیز نیاز به ۱۲۰ در مورد تفاوت نبی و امام در جای خود بحث خواهد شد.
بذير فتنت فردي تدارد.

من سوى ديكر اهل ست مجاز تبتن به ائمة اربعة خود امام المسلمين اطلاق كند زيرا شعاع امام

اتهم آنان در دایره امت اسلامي نمي باشد. در ميان اهل ست از احاظ فقهی چهار مسلم وجود دارد و

خوارج نيز اين چهار مسلم خارج هستند. هر يك از چهار گروه از يك شخص و فقط در مسائل فقهی

تعييت مي كند لذا هر يك از ائمة اربعة اهل ست امام يكي از چهار گروه آن هم فقط در داييه فقه-

مي باشد به عنوان مثال ابوحنیفه امام حنفي ها است و محدوده امام وي نيز در داييه فقه حنفي است.

دو: نکته بسيار مهم ديگر اینکه اهل ست ابتدا لفظ امام را در مورد خلفای خود به كار نمي بردن.

ولذا قلقنشدی به اين مطلب تصريح مي كند:

اما الخلافه فهي في الاص لماصر خلف ... ثم اطلاقت في العرف على الزعامة العظمى و

هي الولادة العامة على كافة الأمه والقيام بأمورها واليوهس بأعبائها ...

واللقب الثاني امام وهو من الاقبال المستجده للخلفیة في أثناء الدولة العباسیة بالعراق

والآصل في ذلك أن الشیعة كانوا يعترفون عنم يقوم بأمورهم بالأمام من حيث ان الإمام في

اللغة هو الذي يقتنص به. وهم يأخذهم مقدونون، و عند أفراحهم وأعضاهم وافقون،

لاعتقادهم فيهم العصمة....

اما خلافه في الاص لماصر خلف مي باشد... سيس اين لفظ در عرف عمومي بر

زعامت بزرگ (رهبري امت) اطلاق شد و آن سربرتي عمومی و قیام بر امور امت

و رفع مشکلات آنهاست...

لقب دوم امام است و آن از القابي است که در اناثی دولت عباسی در عراق برای

خلفیه بیساب شده است که خلفیه را امام نامیدند و اصل این لقب (امام) از آن شیعه

می باشد که ایشان از کسانی که صاحب امرشان هستند به امام تعبیر می‌کنند بدان

جهت که امام در لغت به معنای کسی است که به او اقدام می‌شود و شیعیان نیز به ایمہ

خود اقدام می‌کنند و در چارچوب گفتار و اعمال ایشان حکمت می‌کنند و این به

خطر اعتقد شیعیان است که برای اینه خوشح عصمت قاتل هستند...

و نکته مهم در کلام قلقنشدی اذعان اوست که امام در لغت به کسی قلمه می‌شود که در کارها به او

---
1 - این نکته برای رفع اشکال مقدیری می‌باشد که اگر کسی امام امتن شد یاد از او تبعیت کرده و جانشینان غاصب پیامبر امام رود.
2 - متأثر الاکثر / 8 و 13
امام الهمی

امام می‌شد که اگر تبعیت مطلق یا به‌نظر بوده با لغت‌های امام می‌شد که اطلاق کرد. و اما شیعین چون تبعیت از پیشوا‌های خود دارند هرچند به جهت عصمتی است که در آنها قائلند، اطلاق امام بر آنها صحت است. به‌عبارت دیگر به اعتراف قلقلندی غیر شیعه به هیچ یک از خلفایش نمی‌توانند امام بگوید چرا که نسبت به آنها اطاعت مطلق نمی‌گویند.

اما اهل سنت از ابتدا چنین مقامی یعنی امام بودن را برای رهبران خود قائل نبوده‌اند لذا به آنان امام
نمی‌گفتند بلکه لفظ خلیفه را به کار می‌برندند در نتیجه خلفای نزد اهل سنت مقامی نست چرا که تبعیت مطلق نداشته‌اند بلکه رأس هرم نظام‌های سیاسی می‌باشد.

به یادی روشن‌تر چون امامت مقامی است که نیاز به عصمت دارد و اهل سنت قائل به عصمت خلقا و رهبران خوش‌نستند و تبعیت از آنها را به صورت مطلق نازم نمی‌دانند لذا به آنان امام نمی‌گویند اما این لفظ به مقامی سیاسی و برای افکار مختلف معتقدین به مقام امام توسط بی‌عیس به کار رفت تا عده‌ای در تطبیق معنای امامت با مصداق آن به اشتیا افتاده و در جهت اهداف آنان قرار گیرند.

و می‌بینیم که قلقلندی در ادامه می‌توسد:

و کان ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس قد تلقیب حین اخذت له البیعه بالخلاط

بالاالامام نسجأً على هذا النموذ وینی في خلفاءٍ بنی العباس من الآن ١.

و ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (خلیفه عباسی) هنگامی که برای خلافت او بیعت می‌گفتند خود را ملقب به امام کرد. اما این مقام امام نزد شیعاین به‌هوگری تمامی و این لفظ در خلفای بنی عباس بود و تاکنون (در بین اهل سنت) رایج است.

بنی العباس بن ابراهیم سبیل به‌این‌پهانه که طرح صحیح اسلام در رهبری جامعه پس از خاتم الانبایین و به تعبیر

دهگ‌روموت امام مصموم، باید حقیق پیدا کند مردم را تحريك بی اقلال کردن. آنان با الیه این نکته که رهبری جامعه اسلامی پس از خاتم الانبایین ناکنون در مسیر صحیح نبوده و امام مصموم است که باید مقتدر و رهبر مسلمانان باشد، مردم را برای نیل به هدافخونی افکار اسلامی نموادند.

به عبارت دیگر آنان با سوء‌استفاده از امامت که از میان مسلمانان مقامی سنانته شده‌بوشد، آنان را به قیام عليه بنی علی ارضی ترغیب کردن اما پس از فرایم شدن زمینه مناسب مدعی شدن رهبر جامعه اسلامی در طرح صحیح آن یعنی مصداق امامت، بنی العباس هستند. و در نتیجه ابراهیم بن محمد (عباسی) خود را امام

١ ـ همان
نامیده و بدین ترتیب عباسیان لقب منصب و شخص امام را یکجا مصادره کردن. ۱
نکته مهم این است که پس از خاتم الانبیاء عداید در جامعه اسلامی به حکومت رسیدند و هیچ
یک از آنان تا قبل از بنی عباس اعیان حیث حبیب و اول در لفظ امام را در مورد خود به کار نبرده و
مدعی چنین مقامی نبودند، بلکه پیروان آن‌ها نین یا این لفظ را به آنان اطلاق نمی‌کردند. به عنوان مثال هیچ
شاهدی مبنی بر اینکه ابوبکر و عمر خود را عمام نامیده باشند یا کسی از پیروان آن‌ها در عصر حکومت‌الانبیاء و یا
پس از آن به آن دو امام اطلاق کرده باشد وجود ندارد. به عبارت دیگر، نه ابوبکر و عمر خود را امام نامیدند
نیه پیروانشان از آنان به امام تعبیر می‌کردند در نتیجه امامت پس از خاتم الانبیاء عملاً مصداقی نداشت.
از طرفی عنوان گفت خلفای عباسی نسبت به ابوبکر و عمر امتیازی داشته‌اند که باید به آنان امام
گفت شود. چرا که مسلمانان از نظر اعتقاد به امامت دو دستندان: عداین بنی عباس را نه خلفیه به حق
می‌دانند و نه لقب امامت و مطلقًا آنان را قبل ندارند. دسته‌ای دیگری که خلافت بنی عباس را پذیرفته‌اند آنان
را دنباله‌های می‌دانند که ابوبکر و عمر در رأس هرم و افضل از همه بنی عباس هستند. در نتیجه اگر
ابوبکر و عمر نباید را امام نامیده شود یکنکاً اطلاق امام به خلاف عباسی نیز شایسته نخواهد بود.
و لذا با علم به اینکه در آیات قرآن اصلاح امام به کار رفته و روایات صحیحی نیز از خاتم الانبیاء نقل شده
که در آنها تعبیر امام به کار رفته است که ذکر خواهد شد، پرسشی که اهل سنت باید به آن پاسخ دهد این
است:
با توجه به اینکه ابوبکر و عمر غلام و حتی بنی امیه خود را امام نمی‌دانستند مصداق روایات
رسول اکرم چه کسی است؟ به عنوان مثال بعضی از احادیث را یادداشت کنید:
ابوبکریه از رسول اکرم نقل می‌کند:
... عین اب‌هیره علی صلی الله علیه [وآله] و سلم قل: سببه یاظله اللهَ یف ظله یوم
لاظه الاظه الامام العادل وشاب نشاء في عبادة ربه ۳
ابوبکریه از پیامبر نقل کرد که فرمود: هفت گروه هستند که خداوند آن‌ها را زیر
سایه خودقرار مده در روژی که سایهای جز سایهی او نیست، یکی امام عادل و
دیگر جوانی که در مسير عبادات برودرگارش باند و...

۱- اوری هردویی در پاراز دید کسی ضیافت‌هایی خود را می‌خوانید و بر پرسید یا به این قضاوای برای کیست، گفت: قضاوای اوری است.
۲- امامت از اصلاح قبائل در جای خود بخت و پرسید خواهد شد.
۳- صحیح بخاری ۱۶۵/۲، ۱۶۸/۲ و ۱۷۰/۲ - صحیح مسلم ۱۱۵/۲، ۱۱۶/۲ و ۱۱۸/۲ - صحیح حدیث ۳۲۳/۲ - صحیح یوسف، ۲۲۸/۲ - صحیح مسلم ۹۱/۳ - سنین ترمدی ۲۴۴/۲ - سنین نسائی ۲۴۴/۲ - سنین نسائی ۲۴۴/۲، ۲۴۴/۲ و...
در حديث فوق رسول اکرم ﷺ از امام عادل نام برده‌اند و چنین شخصی را مشمول رحمت الهی و از جمله گروه‌هایی که در روز قیامت – روزی که به دور ورود به میراث عمل و به حساب امت‌الله به‌طور مستقیم عیسی ﷺ آیا هستند، معرفی می‌نمایند. حال سوال این است که مصداق فرمایش رسول اکرم ﷺ کیست؟ آیا امام عادل ﷺ راجع به او سخن گفته وجود خارجی نداشته است؟

در پاسخ باید گفت: هیچ یک از حاکمان پس از رسول خدا ﷺ تا قبل از عباسیان خود را امام نمی‌نامیدند، و گرچه هم از آنان به امام تعبیر نمی‌کرد. اما امیرالمؤمنین ﷺ از ابتدا خود را امام می‌دانست و پیروان آن حضرت نیز ایشان را به این عنوان شناخته و مقدای خویش قرار داده بودند و تا کنون نیز ـ حتی کسانی که مفهوم امام را نفهمیده و امام به معنای شیعی را تنها فهمندند ـ از امیرالمؤمنین ﷺ تعبیر به‌عمومی می‌کنند.

ابوسعید خدیری نقل می‌کند:

"قال رسول الله ﷺ: هیچ کس از این حاکمان پس از رسول خدا ﷺ تا قبل از عباسیان خود را امام نمی‌نامید. اما امیرالمؤمنین ﷺ از ابتدا خود را امام می‌دانست و پیروان آن حضرت نیز ایشان را به این عنوان شناخته و مقدای خویش قرار داده بودند و تا کنون نیز ـ حتی کسانی که مفهوم امام را نفهمیده و امام به معنای شیعی را تنها فهمندند ـ از امیرالمؤمنین ﷺ تعبیر به‌عمومی می‌کنند.

در روایت دیگری رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

"من اطعیف فقد دامدی از عصای فقیر عصی الله ﷺ ومن بسط الامر فقد اطعیف ومن بعض الامر فقد عصای افام الامر جنی به ولاء و بیهنپ."

هر کس از من اطعیف کرد خدا را اطعیف کرد و آنکه از من فائنان تمواد خدا را عصیان نموده است و هر کس از امیر اطعیف می‌کند به‌ترتیب که مرا اطعیف کرده و آنکه فائنان امیری که نصب نموده می‌باشد فائنان کرده است.

امام سیر و پناه و حافظ آنهاست که در نسبه به‌هر فرمانی می‌جنگد.

1. ممکن است سوال به دینی بر سری که می‌تواند دردناک ساده‌ای جز سایه خداهست که خداوند فقط از آختر بادنی صورت تعبیر می‌کند؟ پاسخ آن است که جوهر ادعای دردناک در دینی به‌جرای امر از طریق سنت‌های اسلاک خداوند در افراد و جامعه قرار داده، بر اساس تعبیری از سنین طبعی و یا اجتماعی است و به‌پایان و احتمالاً در آختر اینکه نشست در انتظار فقط اراده خداوند حاکم است بلکه احتمالات احتمالات فرد و بهتر انسان به مزان عمل اوست.

2. مسئول احمد 218/3 سال 1287

3. صحیح بخاری 8/44 صحیح مسلم 17/62 سیر اعلام الیاله 189/20
رسول خدا*** پس از اینکه امیر (که در اینجا مراد امیری است‌که ام‌آی‌ئی نموده می‌باشد) را واجب
الاطاعت معرفی کرده و اطاعت از او را اطاعت از خود و در نتیجه اطاعت از خدا می‌داند. و عصبانی از
عصبان خود و خدا می‌شمارد. در ادامه می‌فرماید: امام سبیر است زیرا امام کسی است که ام‌که متوند بی‌ست
سر ای جهاد نماید و به واسطه امام با بر از خود دفع نماید. به عبارت دیگر امام در صف اول مسلمین است
و امام باید از او تبعیت کند و به واسطه تبعیت از او بر از خود دفع نماید ولایتی که متوه‌جه امت
می‌شود فقط از طریق امام دفع می‌گردد.
در حديث دیگری رسول خدا*** می‌فرماید:
اما الذين النصیحہ قالوا لن یا رسول الله قال الله وكتهی ورسوله ولائتہ مسلمین
وعام‌هم۱.
رسول خدا*** فرمود پدرستی که دین خیرخواهی است گفتند برای چه‌کسی؟
فرمود: برای خدا و کتاب و رسول او و برای ام‌آی‌ئی مسلمانان و عوم آنان.
رسول خدا*** در حديث فوق تصريح می‌فرمایند که شخص دین‌دار نیست مگر آن‌که از مصالح
خداوند پاسداری نماید یعنی به آن‌گاه که مصلحت دین‌الله و احکام الله است اهتمام داشته باشد و آن‌گاه را
به زبان احکام الله است دفع نمایید همچنین دنیاداری حقیقی پیدا نمی‌کند. مگر اینکه شخص پاسدار مصالح
کتاب خدا و رسول او و در امتداد رسالت، پاسدار مصالح ام‌آی‌ئی مسلمین و عامه آنان باشد.۲
روایات فوق که رسول خدا*** نقل شده و در آنها سخن از امام به مبانی آمده است، در مورد قهکسایی است و رسول خدا*** از چه‌افرادی ب امام تعبیر فرموده است؟
اگر گفتگو شود منظور از امام یک رسول خدا*** سفارش آنها با ام‌آی‌ئی مسلمانان کرده یکسایی هستند که
پس از رسول خدا*** قدرت را به دست گرفتند در پاپس می‌گویند آنها مصادیق امام نیستند. چرا که نه خود
آنان و نه پیران‌شناس هیچ‌گاه به آنان امام اطلاق نمی‌کردن. بنابراین یا باید کفت رسول خدا*** عبیت فرموده
که معاداله‌ای باشد بپذیرفت پس از رسول خدا*** امام مصداق خارجی داشته است و رسول خدا*** از
واقع‌یابی سخن بیان‌گن‌دان. یت بعثی از دیگر هم‌انگونه که وقتی بیامی اکرم از کتاب خدا سخن می‌گویند و در مورد آن سفارش

۱- هم‌آماره که آی شریف: و من بطق ارسول فقد اطاعه الله فدلات می‌کنند.
۲- برای دین خیرخواهی به دیدن ابدانی بودن امام معصوم مشروع نمی‌باشد.
۳- مسند احمد ۱۰۴۱- سنن نسائی ۱۵۶/۷- سنین ابی‌عیلی ۱۱۸/۷-
۴- نتایج: یعنی کسی که مصلحت دیگری را درک و در مقام حفظ آن است.
في كنود بدین معناست كه خداوند در خارج كتابي دارد و اگر قرآن محج وجود خارجي نشان مسلمان
بايد از رسول خدا*** سوال مي كردنده مسلمان چگونه مي تواند ناصح كتاب خدا باشد در حالی که خدا
kتابي ندارد؟ همينطور هنگام كه رسول خدا*** مسلمانان را امر به نسيحت برای اorne المسلمين مي نماید
ملوم مي شود رسول خدا*** پس از خود امامتي را به مسلمانين معرفي كرده و دستور مي دهد همانگونه كه
نسبت به كتاب خدا و رسول اون ناصح هستيد بايد نسبت به اين امر نيز ناصح باشد.
خلاصه اينكه بايد امامتي توسط رسول اكرم معرفي شده بايده و مسلمانين نيز موظف به رعایت
حقوق آنان بودهيد ـ طبقي اين احاديث ـ و با توجه به اينكه خلفا خود را امام ناميده و پروانشآن آنان را امام
نمي دانستند، امامتي كه در روايات رسول اكرم از آنها صحبت شده قطعاً غير از حاكمان پس از رسول
خدا*** مي باشد.
مرحوم كليني در كتاب الحجة بابا عوان "ما أمر النبي بنتصبlicate لأنه المسلمين..." دارد و در
روايتى مي نويست:

... عن رجل من قريب من أمهر مكة قال: قال سفيان الثوري اذهب بن يا جعفر بن محمد
قال: فذهبته مع ايه فوجدنه قد ركب دانته فقال له سفيان: يا آباعبد الله! حديث
خطبة رسول الله*** في مسجد الحيف قال: دعني حتي أذهب في حائطي فاي قد ركبت
فاذا جنت حدائق فقال: أسألك بقرائبك من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما
حدثتى، قال: قول فقال له سفيان: مربي بدوابة وقرطاس حتي أنتهى فدعاه ثم قال: اكتب:
بسم الله الرحمن الرحيم خطبة رسول الله*** في مسجد الحيف:

"نسير الله عثماً معاً مقامات فوعاهه وبلغها من لم تبلغه بي ايه الناس ملغي الشاهد الغانب
قرب حامل فقه ليس بقيقه ورب حامل فقه إلى من هو أفقه منه، ثلاث لا يبلغ علئين قلب
امري: مسلم: اخلاص العمل لله والنصيحة لأئمه المسلمين ولفظهم مجتمعهم..." فكتب
سفيان ثم عرضه عليه و ركب ابوعبد الله وجنت آنا و سفيان.
فلما كتبت في بعض الطريق قال لي: كما أنت حتى أنظر في هذا الحديث، قلت له: قد والله
الزيم ابوعبد الله عليه السلام رقبته شيئا لابدده من رقيقه ابدها. فقال: وأي شيء ذلك؟
قلت له: ثلاث لا يبلغ عليهم قلب امري: مسلم: اخلاص العمل لله قد عرفاه والنصيحة
لأئمه المسلمين.
من هؤلاء الأئمه الذين جب علينا نصيحتهم! ... وقوله: والله ولفظهم مجتمعهم فاي
الجماعة!... قال: وكتب وي اي شيء يقولون؟ قلت: يقولون: إن على بن ابي طالب عليه
السلام والله الامام الذي يجب علينا نصيحته وللفظهم مجتمعهم اهل بيته قال: فاخذ الكتاب
فخره ثم قال لأخرىما أحداً.

از بك مرد قرشي از اهل مكة نقل شده ك سفيان تورى گفت: ببا باغم نزد جعفر بن محمد بر يوم يس به همراه وی به سوی ایشان رفته و ایشان را سوار بر اسب
یافتحم. سفيان به ایشان گفت: ای ابا عبدالله حديث خطبه رسول خدا در مسجد
خفف را براي ما روايت کن. فرمود: من آکنون سوار بر اسب شدم مرا رها کن تا به
سراغ كارم بروم یس از آنها بازگشتم حديث را برايت مي گويم.

پس گفت: به قرايت شما به رسول خدااا خواهشي مي کنم که بر ما حديث را
بگويي. راوي گفت: (امام صادقي) از اسب پياده شد. سفيان به ایشان گفت: دستور
دهد برای من قلم و کاغذ بیاورند تا حديث شما را بیت کن. حضرت قلم و کاغذ
برای او خواست و فرمود: بنويس.

بسم الله الرحمن الرحيم خطبه رسول خدااا در مسجد خليف:

«خداوند شاد و خرم کند بندهای را که سخن مرا نشيد و حفظ نمود و به دیگران
رسانيد. ای مردم بر شما که شاهد هستيد لازم است به افرادي که حاضر نبستند
سخن مرا ابلاغ كنيد. بسا حامل علمي که حديثاً عالم نبست و چه بسیار است حامل
علمی که علم را به عالمی از خویش می‌رسانند. سه چيز است که فرد مسلمان در
مورد آنها کينه و خيانت به قلب خود راه مي‌دهد: خالص کردن عمل برای خدا و
خبرخواهي و اهمام در مصالح ائمه مسلمانان و همراهی با جماعت ایشان...» پس
سفيان حديث را نوشت و به حضرت عرضه کرد و حضرت ابا عبدالله (امام صادقی)
سوره اسب شد و رفت من و سفيان نيز بازگشتيم.

پس از مقداري پيمودن مسير، سفيان به من گفت: صبر کن تا تأمل در حديث
نماييم. به او گفتيم: بدرستی که نقسم به خدا ابوعبدالله (امام صادقی) جيزي بر
گردنت نهاد كه هيهگاه از حرم تا خارج نمي‌شورد گفت: آن چيست؟ به او گفتيم;
(ابنکه فرمود) سه چيز است كه فرد مسلمان در مورد آنها خيانت به قلب خود راه
نمي‌دهد: خالص کردن عمل برای خدا را مي‌دانيم اما خبرخواهي و اهمام در مصالح

١/٢٠٠٣، ل.م.
امام مسلمین. اثنائی که اهتمام در مصالحشان برای ما واجب است چه کسانی هستند؟ و اینکه فرموده‌های مراعایی با جمعه‌ای پس منظور از جمعه‌ای چه بود؟

گفت: وای بر تو نظر ایشان جست‌ی (و در این باره) چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند بدرستی که علی بن ابی طالب (۱۵۰۰) آن امامی است که خیرخواهی و اهتمام درمالصالح ایشان و پس واجب است؛ و منظور از لزوم مراعایی با جمعه‌های مراعاه شدن با اهل بیت او* می‌باشد. سفیان حديث نوشته شده را گرفتم و پاس کرد، سپس گفت:

در این مورد چیزی به کسی نگو.

این خطبه رسول اللہ(ص) در مسجد خیبر، در مدارک اهل سنت نیز آمده استِ، نکته مهم این حديث

بعد از ترغیب رسول خدا* مسلمانان را به نصیحت ائمه مسلمین و عدم خیانت در این مورد که در نتیجه ائمه باید مصداق خارجی داشته باشد، چرا که اگر مصداق خارجی نداشته باشد خطب رسول خدا* به معنا خواهد بود، این است که اهل سنت و نیز سفیان ثوری - که از محدثان بزرگ غیرشیعه و معروف به زهد و تقوى است - چون مصداقی برای امام نمی‌شناختند، معناي فرمایش رسول خدا* را ندانسته و یا نخواستند.

بدانند.

در حالی که عده‌ای نیز می‌دانستند شیعه، فرمایش رسول خدا* را معتقدند و مصداق ائمه را امیرالمؤمنین و اهل بیت* می‌دانند. در نتیجه اهل سنت یا بايد حديث رسول خدا* را لغو دانسته و نادیده بگیرند همانگونه که سفیان ثوری، چنین کرد و آن را از بین برده. و یا بايد به ائمه‌ای که شیعه معرفی می‌کند ملزم شوند چرا که پیشتر بیان شد و مجدداً تأکید می‌کنیم، جر امیرالمؤمنین و اهل بیت* کسی پس از رسول خدا* خود را امام نمی‌دانست و مسلمانان نیز به امامت کسی معترض نبودند و تنها شیعین امام را می‌شناختند و میان امامت را برای آنان قائل بودند. و پس امور پس از سالها برای تصحیح قدرت با سواستفاده از این مفهوم و اغفال شیعان، مفهوم امامت و خلافت را خلقت کرد و این بین اهل سنن رایج نمودند.

در این جا مناسب به نظر می‌رسد ابتدا امام اصطلاحی که در قران و متون دینی به کار رفته مورد بررسی قرار گیرد سپس تعريف امامت نورد شیعه و اهل سنن بررسی گردد. اگنگ تفاوت این گونه تعریف مشخص شده و هر یک با اصطلاح قرآئی مقایسه و صحبت و عدم صحبت آنها روشن شود.

---

1 - رک. مسند أحمد ۲۲۵/۳ ـ سنن این ماجه ۸۴/۱
امام در اصطلاح قرآنی
مجموع آیاتی را که لغت امام در آنها به کار رفته می‌توان چهار قسم نمود.
1. آیاتی که بیان می‌کند هر گروهی امامی دارد.
2. آیاتی که بیان می‌کند عده‌ای از امامان، اسمه الهی هستند.
3. آیاتی که کتاب را امام معرفی می‌کند.
4. آیاتی که عده‌ای از امامان را اسمه کفر معرفی می‌کند.

در هر یک از این اقسام، آیه‌ی امامی بررسی خواهد شد.

هر گروهی امامی دارد
قسم اول: آیاتی است که بیان می‌کند هر گروهی امامی دارد خواه امامی به حق خواه، به ناحی. در این آیات، خداوند اراد را به حساب این آنان تقسم کرده و می‌فرماید هر گروهی با عنوان امامی که از او تبعیت کرده‌اند خوانده و سوال می‌شوند.
قرآن مجدد می‌فرماید:
1. تو ندمغوا کل‌اناس پس‌امامهم فیمن آوی کتابة یمبیسه‌ها ولیکی بقره‌ون کتابهم ولیعینان نفله‌انان

2. ومن کی هم‌هی؟ ایگو، فی الآخرةٓ ایغی ول آصلٓ سیلیا ای

[باد کن] روزی را که هر گروهی را با پیش‌بینی فرا می‌خوانیم، یک هر کس
کارنامه ام را به دست راستش دهد، آنان کارنامه خود را می‌خوانند و به قدر نخک
هسته خرمایی به آنها ستم می‌شود.
خواهد بود.

از آیه فوق چنین استفاده می‌شود که مردم در روز قیامت به مقدار اطاعت‌شان از امام محاسبه می‌شوند.

بدین معنی که افراد به همراه اسمه خویش خواننده شده و محاسبه می‌گردد.

امام الهی (مامات شخص)
قسم دوم، آیاتی است که بیان می‌کند عده‌ای از امامان، اسمه الهی هستند. در این قسمت آیه امامت
حضرت ابراهیم ﷺ و به تبع آن مقام امامت الهی - که به ابراهیم ﷺ أعطاء شد - بررسی می‌شود.

قرآن مجدد در مورد حضرت ابراهیم ﷺ می‌فرماید:

و إِنَّ اللَّهُ بِكُلَّ مَا كَانَ تَخْلِصُهُ قَالَ إِنِّي جَاعَلُتُ لِلْإِسْمَاَلَ إِمامًاٌ قَالَ وَمِنْ ذَرِّيَّتِي قَالَ لَيْنَلْ عُهْدِي الْطَالِبِينَ

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی (امتحاناتی) بیامود، و همه (کلمات) را درست به پایان رسانید [خداع به او] فرمود: «من تو را پیشوا و امام مردم قرار دام.» [ابراهیم] گفت: از ذرخیه من نيز امام قرار بده. فرمود: «یپمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»

مرحوم کلینی در این مورد چنین نقل می‌کند:

... عن آی جعفر علیه السلام قال: سمعه بی‌قول:

إنَّ اللَّهُ اتَّخِذَ ابْرَاهِیم۰ عِبَادَأ فِی اَن یَتَخْلِصَهُ نِیاً وَ اِنْتَخِذَهُ نِیًا فِی اَن یَتَخْلِصَهُ رِسَالَةً فِی اَن یَتَخْلِصَهُ خَیالًا وَ اِنْتَخِذَهُ خَیالًا فِی اَن یَتَخْلِصَهُ اَس‌مًا فِی اَن یَتَخْلِصَهُ الْأَشْیَاءَ وَ قَبْضَهُ بَعْدَهُ قَالَ لَهُ: اَی اَبْرَاهِیم۰ اَی جَاعَلُکُنِّی اَس‌مًا اَس‌مًا فِی اَن یَتَخْلِصَهُ نیز عَنْسَا فِی اَن یَتَخْلِصَهُ قَالَ: اَی رَبِّ وَ اَن ذَرِّیَّتِکُنِّی قَالَ لَیْنَلْ عُهْدِی الْطَالِبِینَ۲

از امام باقر ﷺ نقل شده که می‌فرمود:

بدرستی که خداوند ایندای ابراهیم را به عنوان بندی خالص خویش برگزید پیش از آنکه او را به نیوست برگزید و او را نیوست داد قبل از آنکه به رسالت برگردد، اورا رسالت داد قبل از آنکه مقام خلدت عطا کند، او را خلیل خود - دوستی که راز در آنها نیست - قرار داد قبل از آنکه امام قرار دهد پس هنگامی که همه این مقامات برای او جمع شد - و دوست او را گرفت - به او فرمود: ای ابراهیم همانتا من تو را امام مردم و مقداد آن، قرار دادم پس به خاطر عظمت و برگزی این مقام در نظر ابراهیم، ایشان به خدای تعالی عرض کرد: پروردگارا از این مقام در ذرخیه من نیز قرار بده (خدایان) فرمود: عهد من (امامت) به ستامگران نمی‌رسد.

با توجه به آیه فوق و بيان روایت پیرامون آن، روشان می‌شورد مقام امامت الهی مقامی است که پس از
طق مراحله به شخص داده می‌شود چرا که امام نمایانگر اراده و خواست الهی است.
در روایت فوق تصريح شده که خداوند نخست ابراهیم را به عنوان بنده خالص برگزید و مقام عبودیت را به ایشان عطا کرد. در این مرحله حضرت ابراهیم در اطاعت و عمل، به توحید رسیده و جز فرمان خدا فرمان دیگری برای ایشان ارزشی نداشت. به عبارت دیگر حضرت ابراهیم جز خدا مولا ئی نمی‌شنخخت و سردرست برای خود قائل تبدیل نیود و جز اواخر این امر دیگری را لازم الاباع نمی‌دانست. لذا خداوند او را به عنوان بنده خالص خوشی برگزیده و مقام عبودیت را به ایشان عطای فرمود. بعد از این مرحله خداوند حضرت ابراهیم را نبی قرار داد و به جهت ابلاغ تکلیف به او و حیث نازل نعمت حضرت ابراهیم پس از این مقامات به رسالت رسیدند. بعد از مقام رسالت چهارمین رتبه در مسیر ترقی درجات حضرت ابراهیم اعتیاد مقام خلت بود.
که خلیف دوستی است که شخص هیچ رازی را از او یاد نمی کند، به همین جهت خداوند در مورد خلیف خوشی می‌فرماید:

و چنین چنین ما نحوه در اختیار داشتن آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهم تا به مقام اهل بیان رسید.

و این کلمات لری ابراهیم ملکوت السماوات والأرض ویلکون من الموتین

و و... و خدا ابراهیم را دوست بودن پرده خوشی قرار داد.

نا این مرحله حضرت ابراهیم به مقام عبودیت، نبوت، رسالت و خلت رسیده است پس از این مقامات خدای تعالی ابراهیم با ابتدای را میدان و هنگامی که ابراهیم سخت تکلیف این ابتدات را به خوبی انجام می‌دهد خدای تعالی ایشان را نمایندگی و نماینگر خواتین و اراده خوشی قرار داده می‌فرماید:

۵ خدا جعله للناس إمام...
به درستی که تو را مقدادی مردم قرار دادیم.

در نتیجه طبق منطق قرآن، امام الیهٔ کسی است که از اراده و خواست الیه‌ای کمترین انحرافی نداشته باشد. و به تعبیر دیگر اراده و خواست امام با اراده و خواست خداً تعیین، منطقی باشد و آنچه امام می‌گوید همان است که خداً تعیین فرموده و آنچه امام انجام می‌دهد همان است که خداً تعیین خواسته و آنچه امام می‌پذیرد مورد قبول و رضایت خداً تعیین است.

ولذا قول رسول الله و امام؛ یعنی اوامر و نواهی ایشان.

و عمل رسول الله و امام، بدين معا، که آنچه خاتم الانبیاء و ائمه انجام دهد.

و تقریر (بیپردازی) رسول اللهو و امام؛ یعنی کاری که در محضر امام و رسول اللهو انجام شده و مورد نیه نبوده است.

که همگی مربوط به مقام امام می‌باشد حجت بوده و عمل به آنها که تعبیر به سنت از آن نیز شده.

عمل به خواست و امر الیه می‌باشد.

و این سنه نیز مربوط به مقام امام می‌باشد، چرا که مقام رسالت همانا انقلال اوامر و نواهی خداً تعیین به بندگان می‌باشد. به عبارت دیگر رسالت آن است که رسول مطلقی را بیان کرده و می‌فرماید خداً از شما چنین خواسته است.

اما اگر عمل کسی حجت و به معنا امر الیه باشد چنین شخصی امام است. و این مقام را خداوند به سرنوشت ابراهیم گزاونده است. و برای ایشان قرار داد.

پس از اینکه مقام امام توسط خداً تعیین برای حضرت ابراهیم مقررت شد، ابراهیم می‌خواست بداند که آیا این مقام را می‌تواند برای یک نسل خود در خواست کند یا خیر، لذا عرضه می‌دارد.

(ومن فرقی)

خدای تعیین در پاسخ می‌فرماید:

(لابند عهده الطلبین)

یعنی در مقابل سوال حضرت ابراهیمی پاسخ می‌دهد، مقام امام به حساب نسل و دیره نیست و این عهده است که هیچگاه به استکبار نمی‌رسد. بدين معا، که مقام امامی در موجودی مقرر می‌گردد.

1 ـ ادامه بحث تا قبل امام بودن کتاب در واقع شرایط دیگر امام الیه است که به جهت قواعد بسیار آن حذف نگردیده.
که حجت خدا بوده که در حقیقت قول و فعل و تقریر او و نشانه‌های او و نواحی الهی می‌باشد. پس خداوند برای این مقام دو عهد دارد:

1. اخذ پیمان از امام که هیچگاه از خواسته و اراده الهی مترصرف نشده باشد.

2. اخذ پیمان از مردم که از اواخر و نواحی امام تبعیت کند. چرا که بر مردم حجت است.

لذا امام بايد شخصی باشد که به او می‌تواند مورد احترام از اراده الهی متعهد می‌گردد بلکه در عمل اثبات می‌کند که خواسته و اراده واطباع با خواسته و اراده خداوند در تبیین تبعیت از اواخر مردم واجب می‌شود.

بنابراین، چنین مقامی که به اهداف الهی تحقق بفایته باشد که هیچکدری گنابی را مرتکب شود نخواهد رسید. چرا که کمترین معیشت خدا نیز مصداق بارز ظلم است و ظلم کسی است که هرچند برای اینکه وسیله محدودی از اواخر الهی مترصرف شده باشد. ولذا خداوند از این شخصی برای مرتکب نشدن از اواخر خویش و همچنین هیچگاه از مردم برای تبیین مطلق از این فرد، پیمان نخواهد گرفت.

به مناسبت فلسفه از احترام به خویش استفاده می‌شود که برای جعل امامت، عصمت لازم است. معنا و حدود عصمت نیز در این آیه کاملاً واضح می‌باشد. چرا که معصوم طبیعی آیه فوق کسی است که کمترین ظلمی مرتکب نشده و نشود و چنانکه پایان شد کوچکترین معیشت و کمترین انحراف از اواخر و خواسته خدا نقیض مصداق بارز ظلم می‌باشد. به عبارت دیگر معصوم کسی است که برجمع قوانین خود مسلط است و این قوانین در مسیر الهی قرار می‌دهد.

اما از آن می‌خواهد توانست با این امامت در هیچ یک از ذریه ابراهیم قرار داده نشده که آیه فعلی نیست. می‌رساند که خداوند جعل امامت را فقط در مورد ظالمانی در حقیه حضرت ابراهیم علیه السلام نمی‌کند. نه در همه آنها. چنانکه قرآن مجدد بیان می‌فرامیده:

وَرُزْهَا لِهِ إِسْحَاقٍ وَبَعْقُوبُ نَافَلَةً وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَّ

(ما (به ابراهیم) اسحاق و بعکوب را از پا بکنیم و همه را صالح و شایسته گذاریم). از این آیه استفاده می‌شود که عطای اسحاق به حضرت ابراهیم ناقل و از پا بکنیم به ابراهیم از مقام ابراهیم چیزی کاسته نیست.

به تعیین دیگر وقتی خداوند می‌فرامید عطای اسحاق از پا ناقل می‌باشد، بدهی معنایی که
حضورت ابراهیم، به لحاظ کمال خود نیازی به فرزند نداشت و عطای اسباح و عقوق غذای اضافی بر مقامات حضرت ابراهیم، بود.

اضافه بر آن خداوند در این آیه تصمیم می‌کند که هر سه (ابراهیم، اسباح و عقوق) را بنده خواب و نیکوکار خویش جرایدی است. لذا در ادامه می‌فرماید:

و جعل‌الهای آن‌ها به‌دست‌آورده باشند، و او به‌حیث آن‌ها، ایستاده‌اند. این‌هم فعال‌الحیات و قائم‌الصلوات و ایبتاء‌الزکات.

و کسان‌ها نیز غدیرین.

و آنان را پیشبانی قرار دادم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشن انجام دادن کارهای نیک و برمی‌داشتند نماز و دادن زکات را و حیث کرده و آنان بر پرستنده ما بودند.

در این آیه نیز خداوند می‌فرماید ما اسباح و عقوق، را امامانی قرار دادم که به امر ما هدایت می‌کنند پس ما مرادب که ایشن هستیم و ایشن نیز در اثر کمال عبودیت به مقامی رسیده‌اند که از امر الیه منحرف نمی‌شوند لذا از طریق امر الیه راه‌های دیگران هستند و نیز آن‌هی که خداوند به ایشن و حیث کرده انجام می‌دهند در نیيجه عابد و بندادی فرمان‌دار خدا می‌باشد.

و در آیه بعد می‌فرماید:

و قرطینا حکماً و علماً و نجیب‌البنان الفریاد این‌که کا نقل الحیات الهم

کان دوم سوء فاسقین.

و به لوط [هم] فرمانروا و علم عطا کردم و او را از آن شهیری که [مردمش]

کارهای چیزی [جنی] می‌کردن نجات دادیم. به راستی آنها گروهی بود و منحرفی بودند.

در این آیه و آیات فراوان دیگر حکم که همانا فرمانروا باشد به همراه عالم و ملازم با آن مطرح شده است و این موضوع بیانگر آن است که حکام و فرمانروا باید به تناسب حکم و فرمانروا از علم بهره‌مند باشند. در نتیجه کسی که از طرف خدا برای فرمانروا متصوب و مردم ملزم به تبعیت از او می‌شوند، بااید علم متاسب با فرماندهی را نیز از خدانی متعال دریافت نماید. به عبارت دیگر خداوند به هر فرمانروا عطا کند بااید علم متاسب با آن نیز عطا نماید.

لذا حاکمی که از سوی خدا منصوب شده و حکومت را غصب کرده باشد چون علم متاسب با
.Height Ca Cee ca akeonces 18.3aah. Heman Gohna he Cmar Barya Gorta:

Lola uli Yelk Omur

Agr uli Nubd Omur Helak M'dad.

Joon Omur Bera Masa'li Khe be wi arijaq M'h Shad Rahhali Nm'mi Yafat be Amiratalmunimin* mawasi M'dad wa
Agr Amiratalmunimin* rahel masael Ra Béban Nm'mi Krendn Omur Resw M'dhad. Lda Joon Omur az Nahihe Xda be
Hakimy Micasob Ndash Bw, we drenihe Ylum L'azm wa Micasob ba Hakimy Randa'sht, ba woman Dshmi w
Kineh tawadi niyest be Amiratalmunimin*, barya Mjabur be ahiqar Shd ke: "Lola Ul Helka Omur"

Aضافه بعلم و ردانش، صبر و مقام يقين تيبز از شرایط و خصوصیات امام معرفی شده است.

قرآن مجید در این مورد می فرماید:

1- واقع آتینا موسی الكتاب فلا تكن في مرية من لقانه و وعظانه خدیل لمیا إسرائيل
2- وجعلنا منهم أئمة بهددون بأقران لنا صدروا وكنا بابانا هوىون

و بع راستی [ ما ] به موسی کتاب دادیم. پس هیچگاه در لقایا با خدا تردد مکن، و

و چون شبکیه‌ی کردن و به آبات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشواپایی قرار
دادیم که مردم را به فرمان ما هدایت می‌کردند

سخت بودن اواخر الیه به دلیل تضاد آن با خواهش‌های نفسانی است، و شبکیه بودن به معنای گذشت
از لذت و تن دادن به رنجها و سختیها می‌باشد. با توجه به روایات، صبر سه گونه است:

1- صبر بر طاعت
2- صبر بر نامامایه و مصیبتها
3- صبر بر نامامایه و مصیبتها

نص بر طاعت؛ مقید بودن به واجبات الیه است که به تبع آن انسان باید از برخی لذت دست
برداشته و به رنج تن دهد.

اما صبر بر نامامایه که با استفاده از روایات بالاترین مقام بهداشی است، مشکل تر می‌باشد. چرا که نوعاً
انگزیر معاصی بسیار فوتی بوده ولذا صبر بر آن، که همانان انسان براي رضایت خدا و پرهیز از نافرمانی او از
این اینگزیرها دست برداشته و در مقابله آنها مقاومت می‌کند، مشکل تر است. لذا امامی که از طرف خدا تعیین

- السجدة 1/242
شده باشند از اجرای اوامر و نواهی الهی صبر داشته باشند و از آنجا که معمولاً آوار و احکام الهی با خواهشهای مردم تضاد بیدا می کند امام الهی با اعمال الهی را به خواهشهای مردم مقدم نماید.

و نیز امام الهی در معرض انواع سختی و رنجها و برخورد Hass ند و تکذیب و توهین مخالفان قرار می گیرد که لازم است تحمل و بردبایی بسیار داشته باشند و هیچگونه ناگواری او را از میدان به در نبرد.

بنابراین امام الهی آن نیست که مردم از او راضی باشند بلکه امام الهی کسی است که حدآ از او راضی باشد و روشن است که بین رضاایت مردم و واجبات الهی غایباً تضاد وجود دارد و در بیشتر موارد آنچه انسان ملزم به انجام آن است با آنچه علایقو معی به انجام آن دارد ناسازگار است.

از آنجا که حضرت خاتم الانبیاء (ص) بالاترین تلاش را برای رضایت الهی انجام می دادند در این راه متحمل سختیهای فراوان می شد، چرا که تبعیت و پیروی از رسول (ص) با امیال و خواهشهای نفسانی اطرافان ایشان ناسازگار بود. و چنانکه با نگاه تاریخی به آیات مربوط به عصر رسول اکرم (ص) روشين می گردد، رسول اکرم (ص) همواره دچار فتنه و نفاق بودند و این نفاق با توجه به قرآن و شواهد تاریخی به مرحلهای رسیده بود که ندبیکترین اصحاب رسول خدا (ص) بیشکثری نسبت هذین گروه دادند. اما رسول اکرم (ص) برای رضایت خدا با این صبر می کرد یک امر نبود و شکایتی فراوانی دوست داشت. که ایشان نب گونه که لازم بود صبر می کرد.

درکتهای جائر اهمیت این که: با این اوصاف اگر از راه تاریخ اثبات شود که حاکم بعد از رسول خدا (ص) تمامی فتنههای نفاق را که در عصر خاتم الانبیاء (ص) وجود داشت - آرام نموده و مردم سرزمین مخالفت با رسول خدا (ص) و دستورات ایشان در زمان حیات پس از رحلت آن حضرات از خلیفه اول و دوم اعلام رضایت کردند. روشن خواهند شد که گاختیت خیلیت در حقيقة خلیفه خدا و امامان الهی نبودهند.

چرا که رضایت مردم را بر رضایت خدا ترجیح دادند. البته منظور این نیست که معنای خلافت الهی عدم اهتمام به تبیانندیهای مردم می باشد بلکه خلیفه خدا با این رفع تبیانندیهای مردم اهتمام داشته باشد اما بحث در تعارض هوای نفس مردم با اوامر الهی است که در اینجا داشته باشد اما برای رضایت خدا تلاش کند ده باید تأمین هوای نفسانی مردم. به عبارت دیگر میزان جلب رضایت خدا و تأمین تبیانندیهای مردم است. به تأمین خواهشهای نفسانی آنان.

از شرایط دیگر و خصوصیات امام الهی، شاخه بودن او در قوی می باشد.

قرآن مجدد می فرماید:

۵۶ووعاد الرحمن الذین يعشقون على الأرض هؤلاء وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلام

و نبی‌ها و زرتشت‌ها، سجاد و فیحام

و بنگان خدا راحمین، کسانی اند که روزی زمین به نرمی گام برمردند و جون

نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند پاسخ می‌دهند ما با شما سبزه‌جویی

تداریم.

و آنان که در حال سجده یا ایستاده (برای نمای)، شب را به روز می‌آورند.

بعد از چنین آیه که در توصیف بنگان رحمن ۳ آمده قرآن مجید در ادامه می‌فرماید:

و نبی‌ها و زرتشت‌ها، سجاد و فیحام

و کسانی اند که می‌گویند: «بروردگارا، به ما از همرسان و فرزندانمان آن ده که مایه

روشنی جشنمان [ما] باشد، و ما را پیش‌واز بره‌گران گرداز.»

توجه به این یک بروز من شود اتمه الهی کسانی هستند که همه این مقامات را طی کرده و به

مقامی رسیده‌اند که به نه فقط در سخن بکه در فعل و تقرر (پذیرش) نیز نمایانگر مشیت و خواست الهی

شده‌اند.

الهی الهی (امامت کتاب)

در برخی از آیات از کتاب به امام تعبیر شده است. قرآن مجدی می‌فرماید:

افنی‌کان علی نسبتی از نبی و نتیجه‌شده منه و من قائل کتاب موسی امام و زرزمیه

أولینکه بی‌سخن نه و من بی‌کلام به من ذکری و از الحرفات فاتحه موعود یخ نمایی درب‌هی منه آله

۱- الفرقان / ۶۶
۲- الفرقان / ۶۳
۳- ابتکار خداوند «عبادت‌الله» نفرموده و به جای آن «عباداتالرحمن» می‌فرماید یک نکته بلافاصله که خود مقاله دیگری می‌طلبد.
۴- الفرقان / ۷۴
آیا کسی که از جناب بروردگارش در مسیر وضوح قرار دارد و شاهدی از خویشن[ او، پیرو آن است، و پیش از وی [ نیز ] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است [ دروغ می‌یافد ] آنکه در جستجوی حقیقت انده بان می‌گردد، و هر کس از گروه هایی [ مخالف ] به آن کفر ورزد آتش و عده‌گاه اوست.


با مراجعه به تفسیر روشن، می‌گردد مرا دار از کسی که در مسیر واضح قرار دارد، وجود مقدس خاتم الانبیاء و منظر از [ شاهد منه] حضرت امیرالمؤمنین، می‌یابد، بدينمعنا که امیرالمؤمنین تصدیق عملي رسالت خاتم الانبیاء است، زیرا امیرالمؤمنین در تمامی مراحل معرف اسلام و گوهر بر الهی بودن اسلام بود و پیش از او نیز کتاب موسی، امام این نمودار خواست و اراده الهی بود و کسی را گمره نمی‌کرد.

بنابراین در این آیه، کتاب به عنوان امام معرفی شده خیمیایانگر خواست و اراده الهی بوده است.

و در آیهای دیگر می‌فرماید:

ومن قَلِبِه کتاب موسی اماما و رحمت و هوا کتاب مصداقا لساناً عرّبیاً لسُنَّدهلدين

ظُلْنُوا وَبَنَأ لِلْمُحْسِئِينَ


بنابراین با توجه به این آیات گاهی کتاب الهی مانند کتاب موسی و قرآن مجید به عنوان امام معرفی شده است و این تعیین بنده است که کتاب الهی نیز نمایانگر خواست و اراده الهی هستند لذا خداوند از آنها به امام تعبیر می‌کند.
اثناء كفر

تا اینجا با توجه به آیات قرآن روشن شد که امام رضا (ع) محدودیت معنایی ای دارند همچنین معلوم شد قرآن مجید از عددای به عنوان اثناء الهی تعبر کرده که مصداق آن گاهی شخص است و گاهی کتاب. اما عددای تیز به عنوان اثناء کفر معرفی شده‌اند.

قرآن مجید می‌فرماید:

۵۰. اگر سوگند‌های خود را پس از پیمان خودش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشواان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ یکمی نیست، باشد که همان شکنی باز ایستند.

به‌یادآوری که موسی که عهد و قسم خود را شکسته و در دین خودش می‌کنند پیشواهی کفاره شده و کافران از این افراد تبعیت می‌کنند. به عبارت دیگر چنین کسانی نمونه‌ای برای دیگر کافران می‌شوند. در نتیجه قرآن مجید آنها را به عنوان اثناء کفر معرفی می‌کند، زیرا آنانی کسانی هستند که قول و تعلیمات موجب خشونت در دینی می‌شود.

قرآن مجید در مورد فرعون می‌فرماید:

۵۱. فأخذانه و زجعوده فقیهانه فی الیم فالفطر کیفی کن عاقبه‌ی‌الظالمین
۵۲. و جعلانه انشا بذوغون إلی النار ویوم القيامة لا بیصرعون

تا او و سیاه‌های را فرعو فریقی و آنان را در دریا افکنید، بنگر که فرج کار ستمکاران چگونه بود.

و آنان را پیشواهی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدند، و روز رستاخیز باری نخواهد شد.

همانگونه که از ظاهر آیه روشن است که خداوند می‌فرماید ما فرعون را امامی که به آتش دعوت می‌کند.

قرار دادیم یعنی فرعون پیشواهی دوزخیان می‌باشد. لذا قرآن مجید در آیهای دیگر می‌فرماید:

۵۳. باقیم قومه یوم القيامة فاوردههم الناس ظنیش الثار وبنس الوعد المزود
روز قیامت یشباپش قومش میروود و آنان را به آتش درمی‌آورد، و [دوخز] جه
ورودگاه بدل برای واردان است.

نتیجه بحث: مجموعه موازی که لحظه امام در قرآن مجدد به کار رفته در قابل این جهان قسم می‌باشد.

بنابراین حاصل بررسی آیات چنین شده که امام در اصطلال قرآنی به معنا بیشتر و معنادای هر قوم می‌باشد.

لذا امام الیه کمی است که پروران خود را به‌عمر الیه دوست می‌کند ولای است چنین شخصی به مقامی رسیده باشد که ارادة و خواست او باراده و خواست الیه منطبق باشد در نتیجه قول و فعل و تقریب

(پذیرش) امام الیه حجت و تبعیت از وی به صورت مطلق بر دیگران واجب می‌باشد.

مصداق امام الیه نیز گاهی شخص و گاهی کتاب معرفي شده است در مقابل عده‌ی هستند که عمل آنها برخلاف اوامر و نواهی خدا می‌باشد که این عده بیشتر یاد اهل جهان هستند و پروران خود را به سوی آن‌ها هدایت می‌کنند.

و نیز از بريخي آیات قرآن مجدد استفاده شد که هر گروهی امامی دارد و در روز قیامت نیز مردم از راه امتعه خوش، خوانده و محاسبه می‌شوند.

و نیز مسلم است پس از رحلت خانم الیبایی عده‌ای خلیفه تعیین کرده و این خلافاً الگوی برای خود انتخاب کرده و دو خلیفه الله و خلیفه رسول الله و خلیفه المسلمین و امیرالمومنین و... نامید. اما هیچگاه خود را امام معرفی نکرده و پروران آنها نیز به ایشان امام اطاق نمی‌بندند. چرا که امام در اصطلال قرآنی معنا محصل خاصی داشت که خلافا هیچگاه نمی‌توانستند مدعی چنین مقامی شوند. و کسی هم چنین مقامی را برای آنان قائل نبود. و به اعتراض و تصريح قلق‌نشینی که از علماء و امت‌گراه‌ها ایست می‌باشد اصطلال امام مختص شده بود و شیعه برای ایمان خوشی مقام امام را قائل نمی‌بندند. ولی در اواخر دوران بی‌امیدی، عباسیان برای اغفال شیعیان از این اصطلال سوء استفاده نمودند و پس از به قدرت رسیدن خود را مصداق آن معرفی کرده و پس از آن بین مفهومی امام و خلیفه خلط شد و لفظ امام به جای خلیفه به کار رفت و در میان اهل سنت رایج گشت.

اما روايات قراون که پیش از این نمونه‌ها از آنها بیان شد، گواه آنند که پس از خاتم الیبایی

امامان الیه در میان مسلمانان بوده و رسول خداً رعایت مصالح ایشان را به مردم دستور داده بود. اما از آنجا که حاکمان و کسی که پس از رسول خداً برآمد و عزیز مسلمان مدعی مقام امام نبودند، آن‌ها مخفی کرده و این موضوع نشانه‌ای است که بعد از خاتم الیبایی گم شدیدی در جامعه اسلامی وجود داشت و هرچند فریشیکه سالاران متمت هر اسلام جنگده بودند در مقابل ایبریک تسلیم شد. اما عده‌ای

منگر خلافت ایبریک بودند و این اکثر ایشان به دلیل مخالفت با ایبریکبودند، بلکه ایشان به دنبال امامی
آماده کردن قرآن معروف آن بود و رسول اکرم(ص) مردم را به رعايت مصالح او سفارش کرد به بودند. به عبارت دیگر، امامت گمشده مردم بود و به همين دليل عباسیان توانستند از این اصطلاح در جهت منافع خویش سوء استفاده و بهبود بدارند. 

با توجه به انجام گذشته به تعريف امامت نزد شيعه و اهل سنت پرداخته و تفاوت این دو تعريف را برسیم مي ناميم.

آماده در عامة امور- همه امور- نه در امور عامة

قبل از ورود به بحث، طرح یک مقدمه ضروری به نظر می رسد. تکالیف مربوط به جوامع اسلامی سه نوع است:

1- تکلیف فردی؛ تکالیفی است که هر فرد به تنهایی موظف به انجام آنهاست خواه نسبت به خود خواه نسبت به خدا و یا نسبت به سایرین باشد.

قرآن مجدد می فرماید:

وقتی رجل آن لعنتِ او ائده او بالاالدنین إحساناً إلا ينفعَ عنكَ البیحَمُ أو كلاماً فا نقل لَهُما أَتَ وَل تهْرُهُما وَلَقّ لِهْمَا فَوَّلَْا كَرِيمًا 

و پروردگان نیز مقرر کرد که جز او را میرسید و به بفر و مادر [خود] احسان کنید.

اخری از آن دو یا هر دو، در كنار تو به سلاله درگی رسیدند به آنها [حتی] اوا

مگو و به آنان برخاش مکن و با آنها سخنی شاگردی بگوی.

در آن فوک وظایف فردی هر شخص مسلمان در ارتباط با عادات خداوند و نیکی به پدر و مادر بیان

شده است.

2- تکلیف مجموعی؛ تکالیفی است که به صورت دسته جمعی بايد در تحقيق و انجام آن سعی نمایند، مانند چهاد.

3- تکالیف تعینی؛ تکالیفی است مربوط به جمع، که يك نفر بايد عهدهدار آن گردد. به عبارت دیگر

تکلیف منحصر به فرد خاص است و از افراد دیگر ساخته نیست. و آن یک فرد به عنوان حاکم بر جمع بايد آن را انجام دهد. نمونه و حاضر این تکلیف، تنظیمات سیاسی جامعه است که نیاز به یک فرد برتر دارد که او فقط امر کند و دیگران در مسائل سیاسی از او تعیین نمایند.

با توجه به این تخفیف، به تعريف امامت نزد امامیه و غيرمامیه می پردازیم.
گاهی گفته می‌شود اختلاف مسلمانان پس از رحلت خانم العیانهٔ بر این بود که چه کسی باشد امام باشد.

باشد. ولذا عده‌ای می‌گفتند امیرالمؤمنین ﷺ باشد امام باشد، و عده‌ای اوبیکر را امام قرار دادند.

امام نه کیست؟ اینگونه این سخن کامل‌الملود نادست می‌باشد. به یک اوبیکر، چرا که اوبیکر به زبان و نه پیر ونیا در مورد مسجد به جای خلافت از لفظ امام استفاده می‌کنند.

بنابراین استفاده اهل سنت در مواردی از لفظ امام با معنا اصطلاحی امام که شیعیان به تعقیر آن به امامان خوشی اطلاق می‌کنند، ارتضاً ندارد.

پس در حقيقة اختلاف مسلمانان پس از رحلت خانم العیانه، در تجاویز امام بود، بدین معنا در تعیین امام اختلاف داشته ولذا کسانی که امام را به معنا صاحب و قرآن آن شناخته بودند امیرالمؤمنین را مصداق آن می‌دانستند و آنهایی که این معنا را شناختی به، اوبیکر را خلافت خواندند. به عبارات دیگر، نزاع در دو معنا مختلف از امام است نه در مصداق آن.

امام مکابی نشیعه منصب‌الله است و امام را خدا تغییر می‌کند، ولی امام از این جهت هیچ تفاوتی با پیامبر ندارد واگر از اینکه به امام وحی شریعت نعی شود. بدین ترتیب امام در سائر شنوین هیچ تفاوتی با پیامبر ندارد.

پیامبر ندارد.

نبوت نبی شامل هر سه جنبه‌ از تکلیف جوامع اسلامی می‌شود، یعنی در تمام شنوین فردی رسول خداوباً با تکلیف شخصی را معین کند. در شنوین مجمعی نیز تکلیف جمع را رسول خدا یا صلی الله علیه وآله وسلم تعیین می‌نماید، و همچنین در تنظیم سیاسی جامعه هم که یک فرد بر تنر جامعه است و با امام رابطه کند، این مقر مربوط به رسول اکرم است.

بن به بیانی دیگر، دایرة اختلافات نبی اکرم در عامة امور می‌باشد و منحصر به امور عمومی نیست.

قرآن مجید یک موردی:

وَمَا أُرْسِلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيَسْتَغْلِبَ بِذَٰلِكَ الْحَقَّ إِنَّهُ لَهُ الْهُدَايَةُ الْبَشِيرَةُ

ما رسولی نفرستادی مگر اینکه به این خدایاند از او اطاعت شود. آنچه از آن استفاده می‌شود آن است که پیامبری که از جانب خدا فرستاده شده یکم باشد از سوی مردم اطاعت شود. لذا می‌توان گفت یک حق خداوند بر مردم خود میکنیم ولی امر اوست و یک حق نیز مربوط به رسول خدا است که همان لزوم اطاعت اوست که در نتیجه امتی انتخاب می‌شنود حکم الله نه تنها تغییر به حق خدا و تعالی است که تعیید به حق نبی و رسول خدا نیز هست. به همین دلیل قرآن مجید

١ لکن وحی به صورت کلی از امام نمی‌شود بلکه فقط وحی شریعت در مورد او منتفی است.
در ادّامه آیه فوق می‌فرماید:

۵۰۰. آن‌الله اذکر را آن‌الله‌ها پس‌دست بر آن‌الله و اذکر را آن‌الله‌ها پس‌دست بر آن‌الله

تُواباً رحم‌آمیزاً

اگر مردم به خود ظلم کردند، سپس به تو مراجعه نمایند و از خدا آمرزش یطلبدند، و رسول هم برای ایشان استغفار کند، خدا را نوبه‌زدیر و مهربان می‌پنده.

که از واستغفار له مرسل معلوم می‌شود که بلحوز مقام رسالت است که باید استغفار شود چرا که نفورود واستغفرونوم یک‌دل- یک‌دل- یک‌دل- یک‌دل اگر مسلمانان به خود ظلم کردند که همانا معصیت و امتثال نمودند حکم می‌باشد که رسول خدا*** به آنها ابلاغ فرموده، باید از رسول خدا*** عذرخواهی کندن تا رسول خدا*** از حق خود گذشته و برابر ایشان از خدا درخواست بخشش نماید.

هرچند قرآن مجرّد در جای دیگر می‌فرماید:

۵۰۱. وما على الرُّسُل إلَّا البُلاغُ

به جز ترابع امر الهی جزئی بر عهده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست.

ولی مسلماً از این آیه نمی‌توان استفاده کرد که شأن رسول خدا*** فقط ابلاغ امر الهی است.

بلکه این آیه می‌رساند مستند اعمال دیگران بر عهده رسول خدا*** نیست.

اما با توجه به آثار دیگر اگر کسی کار ناشایستی انجام دهد باعث تقصیح حق خدا و حق رسول خدا*** می‌شود و این اصل کلی قرآن مجدد است.

و در جایی دیگر می‌فرماید:

۵۰۲. النَّبیَّینَ مَن أَلْفُسَهُم

پیامبر اکرم نسبت به مؤمنان از خودشان أولی است.

که این خود بیانگر آن است که مؤمنین در مقابل پیامبر از خود اختیاری نداشته و حق طاعت پیامبر بر مؤمنین ثابت می‌باشد.

حال می‌توانیم ادعا کنیم که چون مقام امامت نزد شیعه نالی تلو مقام نبوت است. در نتیجه امامت نیز شامل هر سه جنبه از تکالیف جوامع اسلامی می‌شود. یعنی همانطور که نبی باید یک نفر هم رسول می‌شود، و صحیح است که خداوند برای یک نفر نبی به‌رسید. می‌توان گفت اگر در روز زمین دو نفر باشند، یکی امام دیگری است.
امام الهی

به عبارت دیگر امام ندز شیعه در دایره قسم سوم از شنوای جامعه اسلامی نیست که اکر جامعه اسلامی ندز نیاز به خلیفه‌ای که امور عامه را اداره کند نداشته باشد. بلکه امامت به معنای شیعی در جامعه‌ای که فقط یک مسلمان دارد نیز صادق است. که در نتیجه نشان دهنده دایرة اختیارات امام است که در عامة امور می‌باشد.

اما در مقابل امامیه (و اماسیعیه) که قائل به نقص بوده و معتقدند امامت منصبی الهی است، و امام فقط از طریق نص الهی تعیین می‌شود.

اختلف قائل به نقص نیستند. و در حدود دوازده تعیین از امامت ارائه داده‌اند، که این دوازده تعیین در مجموع به هفت تعیین سنه‌گردیده و جامع این تعزیزی آن است که اهل سنت همگی امامت را جزء منافع عامه می‌دانند و امام ندز آنان کسی است که در رأس تنظیمات سیاسی جامعه قرار دارد و فقط قسم سوم از تکلف جامعه اسلامی را از شنوای امام می‌دانند. و این موضوع به خوبی باید آن است که امام ندز آنان لغظی است که گاه به جای خلیفه استعمال می‌شود بدون اینکه معنا و اصطلاحی آن مرا به‌اشت. چرا که مقام خلیفه ندز اهل سنت مقام رهبری جامعه و تنظیمات سیاسی آن می‌باشد و دیگران فقط در امور مربوط به اداره جامعه (امور عامه) باید از او اطاعت کنند. و شاهد این مدعا گفتار قلیقلشندی در این باره است، امکان گویید:

اما الخلافة فقهی فی الاصل مصدر خلف... ثُم اطلقت فی العرف العموم على الامة

العظمى... وهي الولادة العامة على كافة الامة والقيام بأمورها والنوع بأباؤها.

اما الخلافة فی الاصل مصدر خلف... ثُم اطلقت فی العرف العمومی

بر زعامت برگ (رهبری جامعه) اطلاق شد و آن سیر مستقیم عمومی نسبت به همه امت و عهد دار شدن کارهای آنان، و تحمل بارهای سنگین مسئولیت‌های ایشان است.

سپس نسبت به اینکه امامت اصطلاحی شیعی است می‌نویسند:

ان الامام فی اللغة هو الذي يقتدي به وهم [الشیعه] بأمثالهم مقتدون و فعاقؤهم و ألفاظهم واقوقون لاعتقاهم فيهم العصمة...؟

اما الامام فی اللغة هو الذي يقتدي به وهم [الشیعه] بأمثالهم مقتدون و فعاقؤهم و ألفاظهم واقوقون لاعتقاهم فيهم العصمة...؟

امام در لغت به معنای کسی است که به او اقتدا می‌شود و شیعیان به ائمه خود اقتدا و در جارچوب گفتار و اعمال ایشان حرکت می‌کنند پس اگر که اعتقاد به عصمت ائمه خود دارند...
لذا می‌توان گفت که در نظر غير امامیه، امام مقتدا نیست، و فقط فرد برتر تنظیمات سیاسی جامعه می‌باشد. بنابراین، این باید به كار بردن، مگر با مسالمه، زیرا امام به معنای مقتداست.
و خلیفه طبق تعیین اهل سنت نمی‌تواند مقتدا باشد. به عبارت دیگر امام و امامت ندیم امامیه اصلی دارد که همانا مقتدا می‌باشد و خلیفه چون مقتدا نیست اطلاق امام به او صحیح نیست.
و نیز چون امام ندیم امامیه در تمام شنو و ناب رسل خدا است و همان‌گونه که قول و فعل و تقریر رسول خدایگان وی با دیگران باید بدان ملزوم باشد. قول و فعل و تقریر امام نیز حجت و تبعید از او برای دیگران زمام است.
اما شخصی را که اهل سنت از او خلیفه می‌گویند چنین خصوصیتی ندارد و فقط فرد برتر تنظیمات سیاسی جامعه است.
در نتیجه اطلاق خلیفه الرسول به خلافا نیز برای اغفال مردم و درست کردن صورت شرعی برای آنهایی که که اهوک و عمر هیچ‌گاه جای رسول خدا را نگرفتند. زیرا کسی می‌تواند ادعای کند جای رسول

---
1 - شرح الأصول الخمسة / 750
امام الهی

خدا، را گرفته که قوت و فعال و تقریب‌ش جهت باشد. و چنین ادعایی نه از عمر و ابوبکر و عثمان بود و نه از دیگران.

در نتیجه آن، هرگز چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و وسلم را گرفتند، بلکه فقط اداره امور علاه.

جامعه را که یکی از شون رسل خدا صلی الله علیه و آله و وسلم است، غصب کرده.

اما امامت نرد شیعه منحصر به این شان نیست و اداره امور جامعه یکی از شون امامه بر امام در گروه شنو (تکلیف فردی، مجموعی و تبیینی) مقامدار مسلمانان است. امامت شامل علاآ و امامت شیعه می‌باشد.

قرآن می‌گوید در بین این مطلب که افعال پیامبر و آنچه که او انجام می‌دهد، نیز حجت می‌باشد.

می‌فرماید:

۵۵. لفظ کان لکم فی رسول الله اسوة حستن لمن کان یزجو الله والیوم الآخر وذکر الله

کبیراً

قطعاً برای شما در [افقده به] رسول خدا صلی الله علیه و آله و وسلم سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین ایمی دارد و خدا را فراوان باد می‌کند.

و نکرار می‌کنیم که رسول خدا در تمام شنو ملتا بود چه در روز اول بعت که فقط یک پیرو

داشت و چه در آخرين سال عمر شریف خود که در بالاترین حد قدرت ظاهری بود. به عبارت دیگر امام

رسول خدا از ابتدای رسالت آغاز شد که از زمانی که در مدتی جامعه را وهری می‌نود زیرا امامت

رسول خدا منحصر به اداره امور عالم مسلمان نیست بلکه این امر یک جنبه کوچک از مقام امامت

می‌باشد.

مقام امامت آن است که ایست رسل خدا می‌فرماید و انجام می‌دهد باید تبعیت شود. و دایرة

امامت نرد شیعه، همین است.

امامت منصبی الهی

پیش از این بیان شد عده‌ای امامت را به نص می‌دانند و بر این باورند که امامت منصبی الهی است و

بايد امام از سوی خداوند تعیین شود.

در توضیح این مطلب، باید گفت: احکام الهی از امور اعتباری هستند، اعتبار احکام نیز نبایر

۲۱ - الابحراز
امامت الهی

مجلست الهی است، علی بن ضياءو ملاک جعل احكامی که ابتداءً از سوی خدای تعالی جعل می‌شود، مربوط به خداست و فقط از حکمت و مجلست احكام آگاه است و جز خدا کسی تمام ملاکات آن را نمی‌داند. ولذا تمامی شرایط و اجزای تکلیف، شرایط مكلف و مكلف به، بايد توسط خدای تعالی بیان شود و کسی حق دخالت در این امور را ندارد. همچنین فیلسوف و محافظ احكام الهی نیز بايد از سوی خدا تعیین شود.

جهت روشی شدن آنچه گفته شد لازم است برخی اصطلاحات و مفاهیم بیشتر تبیین و تشریح گردد.
آنچه را انسان در ذهن تصویر می‌کند ممکن است وجود خارجی داشته باشد و نیز ممکن است وجود خارجی نداشته باشد.

و صوری که وجود خارجی ندارند، ممکن است اصلی در خارج داشته باشند و ممکن است اصلی هم درخارج داشته باشند بنابراین اصطلاحاً گفته می‌شود صور ذهنی سه قسم هستند.

1. اموری که وجود خارجی دارند، مثل صور اشیاء
2. اموری که وجود خارجی ندارند اما به اموری وابسته‌هستند که در خارج وجود دارند. این امور، امور انتزاعی هستند که منشأ خارجی دارند، مثل نسبت بین اشیاء.
3. امور اعتباری محض که در خارج هیچ تحقیقی ندارند و فقط به اعتبار کشیده وابسته است مثل احكام.

با توجه به این مطلب می‌توان گفت اعتبار به معنای جعل (قرار داد) است و مثال واضح آن نظامهای است که بهتر برای خود قرار داده است. اما این امور نیز در قسم هستند.

1. تکلیف، علی بنضیاء در آن امر و نهی هست.
2. وضع، مانند احكام مالکیت، مثالاً هر کس چیزی بسازد مالک آن است.

احکام وضعیه هم به دو دسته تقسیم می‌شوند.

1. مربوط به فرد خاص می‌باشد، مانند نبوت.
2. مربوط به فرد خاص نیست، مانند مالکیت

امامت از امور اعتباری و احكام وضعیه می‌باشد که مربوط به فرد معینی است، بدین معنا که خدائی تعالی برای همه می‌آورد به صورت کلی امامی قرار نمی‌دهد، بلکه این مقام برای فرد خاصی تعیین و مقرر می‌شود همگونه‌شدن در نبوت که منصوب الهی است یکن مقام برای افراد مشخصی صورت می‌گیرد.

قرآن مجید می‌فرماید:
امام الهمیش

۵ الله اعلم حيث يجعل رساله

خداً داناتر است رسلت خود را در کجا قرار دهد.

و نیز می فرمایید:

۵ و رجبی یعنی می پیشه و خخار ما کان لیم الخیبرة سباحان الله و تعالی غفرا

یبتگون؟

وخدای تو آنچه را بخواهد می آفریند و بر می گردد و در این امر، دیگران هیچ

اختباری ندارند خداوند منه و بیرتر از آن است که به او شرک می آورند نیز که

دیگران کار را انجام دهند.

البته یا باید توجه نمود امور اختباری چنین نیستند که هر کس بتواند بدون جهت آنها را اختبار یا تقصیم کند به عبارت دیگر امور اختباری از این جهت نیز به دو دسته تقسیم می شوند.

۱ امور اختباری لغو، مانند خیالات

۲ امور اختباری که نزد عقلاً مشاهده کنند.

امور اختباری که نزد عقلاً مشاهده کنند باشد.

۱ تصمیم گیرند، حق اختبار این امر را داشته باشد ولذا گفته می شود «من بیده الاعتبار» بااید امر کند.

۲ هدف از تصمیم (جعل یا نقض) روشن باشد. بدرین معنا که ملاک مصحح این تصمیم بااید روشن

باشد.

ولذا نسبت به احکام الهمیش، چون تصمیم گیری برای یک متحصران در اختبار اوست و بشر فقط بااید از آنچه خداوند قرار می دهد تبعید کند چرا که اگر حکم و نیز ناقص حکم خود می توانند باشد.

و اگر نیز حکم است و بر میلایک نه حکمی وضع می کند و نه آن را نقض می نماید، خواه حکم مربوط به شخص معین باشد، مانند جعل امامت و نبوت و خواه به همکار افراد بشر مربوط شود مثل جعل احکام.

و خواه جعل حکم در محدوده زمانی و مکانی خاص باشد، خواه محدودیت زمانی و مکانی نداشته باشد و...

و البته چون خداوند مالک است و حق تصمیم گیری دارد، و حکم است و هر تصمیم گیری حکیمانه و

صحیح می باشد. اور همانگونه که ولایت تکوینی دارد ولایت تشريعی نیز دارد و این ولایت تشريعی را به

دیگری هم می تواند بدهد. برای روشن شدن این مصدع توضیحاتی لازم است.

الف: تکوین در مقابل تشريع است؛ تکوین بنابر تفعیل از ریشه کون می باشد؛ کان به یکی بود؛ یکون
يعني هست؛ و کونه به معنای بودن؛ و تکوین به معنای هستی دادن می‌باشد. به عبارت دیگر تکوین
یعنی هر چیزی که هست و به او هستی داده شده است.
تشريع نیز به معنای قانون‌گذاری است.
هر موجودی دو گونه عمل و فعل دارد:
۱- چیزهایی را ایجاد می‌کنند.
۲- چیزهایی را به عنوان قرارداد وضع می‌نماید.
مثال: یک مهندس یک گونه از کارها را خود انجام می‌دهد و یک گونه از کارهایش قوانین و
دستوراتی است که برای کارگران وضع می‌کند.
افعال خدادی تعالی نیز دو گونه می‌باشد.
۱- هستی دادن
۲- جعل حکم (قانون‌گذاری)
قرآن مجید می‌فرماید:
۵۷۵۰ الله علیه السلام تبارکsnap نوع عالمین
آگاه باشید که آفرینش و فرمان دادن مخصوص از (خدا نعیمی) است و پروردگار
عالمان بلندمرتبه است.
و نیز می‌فرماید:
۵۷۶۰ جعل الحکم إلا لله
حکم و فرمان جز برای خدا نیست.
این آیات دو امر روشان را برای همه بیان می‌کند، به معنی دو امر است که وابسته به خداوند است، یکی
هستی دادن، و دیگری امر و نهی که خداوند از این ولایت خود (حق امر و نهی) می‌تواند به شخص معینی
هم تملیک نماید. برای روشان شدن بحث لازم است اندکی پیرامون معنای ولی و نیز ولایت (های) خداوند
بررسی و دقت صورت گیرد.

ب: مفهوم ولایت

ولی (و ل - ی) دو معنای قطعی دارد که عبارتند از:
۱- کنان هم بودند؛ هم مرز بودند در شیء
قرآن مجید می‌فرماید:

یا آیا آنان آمنیت آنان را قاطلق ذهنی یکنونکن از الگ‌ها؟
ای کسانی که ایمان آوداده با کفاح هم مرز خود بچنجید.

ابن مکا از ولي خارج از بیش است.

۲- سریرستی در اختیار داشتن امر افراد؛ حق فرماندهی و امر و نهی
قرآن مجید می‌فرماید:

یا اینکه بپرستد الله ورسوله وذئین آمنیت آمنیت قاطع ونظره وهم

بدرستی که سریرست شما خدا و رسول او و نیز مؤمنی است که نماز را به پا داشته

و در حال رزگ صدقه می‌دهد.

در کل اختیار اهل سنت به جز این دو معنی قطعی، معنایی صحیح دیگری برای ولي نیامده است. اما
آن به دلیل مخالفت با امامت امیرالمؤمنین و انتخاب حق مسلم ان حضرت، حدود هفتاد معنا برای ولی
ذکر کردند تا منکر سریرست و حق امر و نهی امیرالمؤمنین گردند. لکن اهل سنت به خوبی می‌دانند که
معنای قطعی ولي همان دو معنایی است که ذکر شد و دیگر معنای مذکور همه از مصادیق ولی هستند. و
چنانچه این لفظ در مورد اوبیکر به کار می‌رفت قطعاً اهل سنت اعتقاد می‌کردند که ولي به معنای سریرست
است، و چه بسا مشترک گفتن آن (بعنی ولی به معنای کنان یکدیگر بودند) را منکر می‌شاند.

پس ولی کسانی است که اختیار امور دیگری به دست اوسه و اگر به پدر، عمو، پسر، مادر و یا...
ولی گفته می‌شد که آن جهت است که در عرف اینها مصداق سریرست هستند، بدين معنا که جوان یک
سریرست فرزند خویش است و اختیار امور او را دارد به وی ولي گفته می‌شد. اما هیچگاه (آب) مساوی با
(ولی) نیست لذا اگر پدر طلایی بمی‌گوید می‌نوان گفت: "آینه لاب له" و حال آنکه گفتن "لاولی له" صحیح
نیست - چنانچه جد پدری و موجود باشد - و اگر جانشین (آب) مساوی با (ولی) بود لی گفته صحیح
می‌بود چرا که توقیف پدر طلای را اداره می‌کرد، ولی اگر بود و پس از مراک پدر، پدر دیگر نیست اما
ولی می‌نواند موجود باشد. همانگونه که چنین بی فرزند، (باب) نیز ولی گفته می‌شد. چرا که پسر هنگام مراک پدر ولی اوسه،

۱ - الالویه / ۱۲۳
۲ - المانده / ۵۵
بدين معنا كمسؤليت تجهيز پدر به عهدة فرزند است لذا صحيح است شخص نسبت به فرزند خود بگوید:

هذا ولي إن أنا مات. إما هيج Rogue 27 يا لو (ولي) به يك معنى نيس.
و نيز مالك نيز من مصadic ولي است. زيرا مالك هر شيء سيرست ان نيز هست. إما ولايت مساوي
با مالكيت نمي باشد.

با اين حال اهل سنت به جهت عدم تسليم در مقابل حق مسلم امیرالمؤمنین
به انحاء مختلف سعي
در تصرف من معنای ولي كردهناد.

به عنوان مثل ثعلب از اين الايراني نقل مي كند:
الولى: المالك وهو الله.
مولى به معنای مالك است و مالك فقط خداست.

سبس مي گوید:
فليس كما يقول الوافض: ان عليا مولى الحق ومالكهم (معنای ولي) آن نیسک که راضیه (شیعیان) می گویند: که همینه علي مولای خلق و مالک آنهاتس.

ابن الايراني با استفاده از مصاصق ولي معنای متعددی برای آن ذکر گردید که از جمله این معناي مالک
می باشد. ثعلب نیز در مغله ای ديگر مالکیت را به ولايت (مالکیت) تکونی خدا بر می گردناد و به شیعیان
چنين نسبت مي دهد كه منظور ايشان از ولايت امیرالمؤمنین بر خلق مالکیت تکونی أو بر خلق است. و با
توجه به اين كه اين مالکیت فقط مخصوص خدای تعالی است، به شیعیان نسبت كفر داده می گوید: ليس
كما تقول الوافضه و حال آنکه می دانیم که هیچ شیعیه امیرالمؤمنین را مالک خلق نمی دانند، و مراز
ولايت خدا که علی ﷺ را دارای آن می دانیم ولايت تکونی و مالکیت تکونی نیست.

اما جوان اهل سنت حديث «من كنت مولاه فعلي مولاه» را از حيث سنن نمی توانند مخدوش کنند،
معنای ولايت را متحصر در مالکیت و ولايت تکونی خدا می کنند تا از نظر دلایل در حديث خدش وارد
کنند. و برای روشی سهند بحث لازم به ذکر است که ولايت خداوند بر خلق سه نوع است.

ج: 1- ولايت تکونی
چون خداوند خلق كل اشياء است لذا مالك آنهات و حق هرگونه تصرف در خلق خويش را دارد.

قرآن مجيد مي فرماید:
العذب يوم الدين

كدامد مالك روز جراست.

و نيز مي فرماید:

۵ بلعّبه الأمر ما من شفيع إلا من يغد إذن

تدير آمر به دست اوسکت و هیچ شفیعی و همکاری نیست مگر یس از اذن او.

۲- ولايت تشريعي

چون کدامد مالک خلق است، پس حق امر و نهی بر آنها دارد. و از آنجا که بر احوال خلق آگاه

است چنانکه قرآن معجزه می فرماید:

۵ وحی الظّیف الخیر

و نسبت به ایشان رنوف و سیار مهربان می باشد

۵ والله رزوف بالعبادات

لذا احکامی را بر خلق تشريع، و به وسیله رسولان خوش ابلاغ فرموده و مردم را به اطاعت ایشان

امر کرده است.

همانگونه که می فرماید:

۵ میں بُطع الرسول فقید آتاع الله

هرکس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را اطاعت کند به تحقق خدا را اطاعت

کرده است.

و نيز مي فرماید:

۵ وما أرسَنا من رسول إلا لستع نذّر لله فَأَلّهِمَّ رَبّكُمَّ إذ ظلُّوا أَنْسُهُمْ جاءوك

فاستغفرِوا الله واستغفرْ لِهِمَّ الرَّسُول لْوَجَذَّوْا الله تَوَابًا رَحِيمًا

و میا هیچ بیماری را نفرستادم مگر آنکه به توافق الهی آز او اطاعت کنند. و اگر
آیه ١٠٨: آنان وقتی به خود STEM کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آموزش می‌خشیتند و پیامبر [ نیز ] برای آنان طلب آموزش می‌کرد. قطعاً خدا را توه نبیدر مهربان می‌باشتند.

از این آيات روشن شد که یکی از ولايت‌های خدا بر خلق ولايت تشريعی است که این ولايت خود می‌تواند به دیگری نیز عطا نماید. همانگونه که به تصريح آیات فوق، خدا تعالی از حق امر و نهی (ولايت تشريعي) خویش به رسول عطا تمامه است. لذا مولویت و سلطنتی که خدا دارد رسول نیز به اذن و تمیل خداوند در این جهت داراست. و در حديث «من كنت مولاه فعلي مولا» نیز همین ولايت و مولویت مطهر است.

به عبارت دیگر این حديث درصد رابطه مالکیت رسول خدا و امیرالمؤمنین بر خلق نیست تا جهت ملدوس مورد گردد، بلکه حديث فوق بانگر اعطا ولايت تشريعی و حق امر و نهی از سوی خدا تعالی به رسول اكرم و امیرالمؤمنین می‌باشد.

اما تعلب غرر ورژی نموده و با مغالطهی آشکار شیعیان را به شرک تمه می‌کرده است.

۳- ولايت هدایت و صلاح خدا تعالی که مالک خلق است و از این جهت حق امر و نهی دارد، برای تربیت بنگان خویش آنها را هدایت می‌کند و از گناهان آنها می‌گذرد تا بنگان به سعادت برسند. لذا خداوند در این راستا دو تعهد دارد:

الف - تعهد عم: که شامل همه بنگان می‌شود.

همانگونه که قرآن می‌گوید می‌فرماید:

۵۰۹‌ إنَّ اللَّهَ لاَ يُغْفِرُ أنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيُغْفِرُ مَا ذَنَّ ذِئَلَ لَنَمْ يُبْشَأَ ۤ

خداوند کسی را که به او شرک می‌ورزد نمی‌آموزد و غیر از آن هر که را بخواهد می‌آموزد.

و در آیات دیگر می‌فرماید:

۵۹۰‌ بَعْدَ بِمِنْ يَبْشَاءَ وَيُغْفِرَ لَمْ يُبْشَأَ ۡ

١ - النباء / ٢٨٩
٢ - البقرة / ٢٨٨
ب ـ تعهد خاص: ك مخصوص مؤمنين است.

خداء تعالى مي فرمايد:

الله ولي الدين، آمنوا بِخُضُرَّهم مِن الظلمات إلى النور.

خداء سربست مؤمنان است و ايشان را از ظلمت ها به سوی نور خارج می کنند.

چنانه پیشین شد ولایت تشريعی به صورت مطلق به حضرت خانم الایپئا اعطا و اعطا از ایشان اطاعت از خدا شمرده شده است. و همین ولایت از سوی خدا به امیرمؤمنین نیز عطا شده و حضرت خانم الابتیا در روز‌گذیر مأمور به ابلاغ این امر بود ویا فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا، البته لازم به ذکر است که ولایت تشريعی علی اطلاق از براو پیامبر اکرم بوده و در هیچ یک از پیامبران پیشین نبود، و چون بعد از ایشان نیز پیامبری نیست، ایشان تا ابد ویا کل عالم است.

به همین جهت ولایت خانم الابتیا در اوصیاء ایشان نیز هست. در نتیجه خداوند، سلطنت و حق امر و لهی بر همه عالم را به خانم الابتیا و اوصیاء و اهلبیت ایشان اعطا کرده است.

همچنین ولایت هدایت و ولایت تلویی نیز به اداره نیاز و مصلحت به خانم الابتیا و اهلبیت ایشان تمليك شده است.

در مورد ولایت هدایت رسول‌الاکرم، قرار مجدد می فرماید:

الف ـ جاءكم رضوان من أئمكم عزير علي عليه ما عُثِم حربص عليكم بالمؤمنين رَوْفًا رَحْمًا.

و به تحقیق رسولی از مبان شما به سوی شما آمد که گنه و سرکنش شما بر او سخت است و نسبت به هدایت شما حرص می‌باشد و نسبت به مؤمنان کاملاً رافت.

1 ـ فاطر
2 ـ البقرة
3 ـ انفراد
و رحمت دادر
با توجه به اینکه قرآن مجدد تصريح دارد ورود اکرم نسبت به مؤمنان رآفت و رحمت دارد، می‌توان ایفای‌نامه که شایسته داشتند القاء می‌نموده، و همین ولایت را اوصیان خاتم الانبیاء نیز داشتند که نمونه‌ی زهیر بن فین است که فردی عثمانی مهذب با توجه و عنايت حضرت سیدالشهداء شیعه و در رکاب آن حضرت شهید می‌شدند. و شاهد دیگر بر دارایوند امیرمؤمنان ولایت هدايت، حديث ذیل است.

ابنعمی اصبهانی در حلبی الأولیاء می‌نویسد: 

... عن أبي بزة قال: قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم: 

إن الله تعالى عهد أى عهدا في علي فلت يا رب بنیه في فقال اجمع، فلقت سمعت فقال ان
عليًا راه الفهدى، وامام أوليای ویئور من اطاعى وهو الكماله التي آلمها المهین، من آخره
افظتي، ومن أنفسى أيضاً، فبشره، بذلك. فجاء علي فيخبره فقال يا رسول الله أنا عبد الله

قال: قلت: اللهم أحل قلبى وأجعله ربيعة الإيمان فقال الله: قد فعلت به ذلك...!

... أبي بزة نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم فرود: 

همان حداً تعلیقی در مورد على عليه السلام از می‌مانی خواست، عرض کردم
برورهاگارا آن (ییمان) را برای من بیان فرما. فرود فرشی، عرض کردم ویشوم یس
فرود به درستی که على عليه السلام برهم هدايت، امام ویشوا اولیای من ویئور
و روانهاگی کمی است که من اطاعت می‌کند و اولیاء است که منقی را بدان
الزام نمودم هر کس او را دوست بدارد مرا دسته شده و هر که، مو را دشمن بدارد
مرا دشمن داشته است. یس این موضوع را به او بشارت بهد sistemaé و
من او را بشارت داده گفت: ای رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم من بندی خدا
یس: گفت: خداوند را درخشان و آرایه‌نی کان و او را بهاره‌ایمن قرار بده پس
خداوند فرود: به تحقیق جنین کردم...

ربیعة الإیمان: يعني ظرفيه که ایمان در آن نمو کند.
طقیف حديث فوق، که اهل سنات از رسول خدا نقل کرده‌اند، خدادی تعلیقی قلب امر المؤمنین نقل کرده‌اند، خدادی تعلیقی قلب امر المؤمنین را بهار ایمان قرار داده است. بدين معنا که ایمان مشاء وجود و فزوني و شادابی ایمان در اشخاص

---
1- حلبی الأولیاء 7/1-646
می گردد، همانند سوره قرآن که از آن نیز چنین تعیین شده است.

ئور اما ما آن‌ها را سوخته فرمی‌م می‌کنیم رازه‌ی هنگامی که هم‌مانند هنگامی آن‌ها فرآیندهایی ایجاد می‌شوند و همیشه تفاوت تغییر می‌کند.

که مایه بیدار نشدن ایمان در دل دیگران می‌شود. و این همان ولایت هدایت است که خداوند به پیامبر اكرم و اهل بیت عطا رده است و این ولایت در حیات و ممات در ایشان هست، چنان که بیان خواهد شد - چرا که قدرت الٔ الله با مرگ آنان کاملاً نگسته که فرونوی می‌یابد. صرا به آن‌ها لوازم دنیا محدود و محدود کندن است.

در روایات آمده که رسول خدای نسیم از جنگ بدر قلی (۳۸ دهانه) بدر ایستاد و خطاب به مردوک مشرکان - که آنها را در جاهاد اخلاقی بودند - فرمود:

... یا فلان این فلان و یا فلان بن فلان یسرکم ائتمال الله و رسول فانآ قد وندا ما وعدها را بحال وجدم ما وعده وکم حقا. فقول عمر: یا رسول الله ماتمکن من احیاد لاارواج فيها؛ فقول النبي صلی الله عليه وآله وسلم: «والذي نفس محمد بابها كأنما ألم بحئما لا قول منهم».

... ای فلان یسر فلان و ای فلان یسر فلان راحتی شما این بود که خدا و رسول ای اطاعت کنید پس ما به تحقیق وعده پروردگارمان را حق یافتنی آیا شما نیز وعده پروردگار خوشب را حق یافتنی؟

عمر گفت: ای رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم چرا با احساسی که روح در آنها نیست تکلم می‌کنید؟ پیامبر اكرم صلی الله عليه وآله وسلم فرمود: «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست شما نسبت به آن‌ها مگیوم شوانت و آنان (مردوک) نیستید».

با توجه به این حدیث روشان می‌شود که انسان پس از مرگ نه تنها محدود نمی‌گردد، که درک او فرونوی می‌یابد و شعور او بالاتر می‌رود. اما چنینکه در حدیث تصویر شده، عمر این موضوع را نگاه و به رسول خدا اعتراف می‌کند که چرا با مردوک سخن می‌گوید، که می‌توان ریشه اعتراضات وهدایت به تشیع را در اعتراضات عمر به رسول خدا یافت، چرا که وهابیان نیز همان اشکالات عمر بر رسول اكرم را در مورد عقاید شیعه مطرح کردند. و این در حالی است که خود عامة از رسول اكرم روایت آوردند:

هر چا هستی بد بر من سلام دهد چرا که خداوند ملکی را مولک نموهدا تا سلام شما را...
ببِه من برسانه

بنابراین روشی است همچنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام در حیات خویش دارای ولایت هدایت می‌باشدی در ممات خود نیز نه تنها ولایتشان محدود نمی‌شود بلکه فروونی می‌یابد که یا توجه به برخی از روايات که نمونه‌ان را ذکر خواهیم کرد می‌بیانیم که امیرمهمان به سبب داشتن این ولایت و این که پیروان او هدایت‌شگاهان می‌باشدند در روز قیامت خداوند جزائی بر گرانی‌ها به او عطای می‌کند. که همانا عطای لواء حمید به ایشان است.

رسول خدا*** می‌فرماید:

۱ اینها الناس في القيامة ركبان أربعة ليس غيرنا فقال قائل: بابی آنت و امي يا رسول الله من الركبان؟ قال: اننا على الیراق والاستحصال على ناقة الله التي عقرها قومه و ابتدی فاطمة على ناقفی العضباء ومحلی ابن أبي طالب على ناقة من نوق لجنه... و بیده لواء الحمد وهو نبادی في القيامة: لله الاله، محمد رسول الله.

۲ فینادی منادی لشیعه: من انتم؟ قیقولون: فینادی الیون. فیاتهم البداء: ایا الیون!

۳ آنتم آمنون ادخلا الجنة مع من کتم توانی.

۴ آی مردم ما در قیامت جهار سواره هستیم که غیر از ما سوارهای نیست. کسی

۵ پرسید بدر و ماددام قدیم تو یا رسول الله*** سوارهای چه کسانی هستند؟ فرمود: من بر الیراق [خواهم بود] و برادرم صالح بر ناقیهای که قومش بی اردن و دخترم فاطمة بر شتر عضباء من و علی بن ایبالتلیب سوار بر ناقیهای از ناقیهای بهشت است... و در دست او لواه حمید است در حالی که در قیامت ندا می‌کند: لله الاله محمد رسول الله... پس منادی به شیعان آن حضرت ندا می‌دهد: شما کیستید؟ می‌گویند: ما علیان هستیم پس ندا می‌رسد: آی علیان! شما (مؤمن و) ایمین هستید به همراه کسانی که دوستشان داشتند وارد بهشت شود.

۶ تا اینجا روش شدن که خداوند از ولایت تشريعی و ولایت هدایت خویش به خاتم الانبیاء*** و اهل بیت ایشان عطا نموده است.

۷ برای ایمان عطا ولایت تکونی به ایشان نیز آیات معجزه و روايات کرامات اهل بیت*** کفایت می‌کند که در اینجا به جهت پرهمی از تعلیم، از طرح آنها خودداری می‌شود زیرا آنچه در مفهوم امامت

۱۹۹/۸

۱ ۱- وفاظالوفاء/۲- شفتاءالسلام/۱۵-۱۵۰-۱۵۱-الواهبالمدنیه/۲۰۰-۵۷۰-شرحالمواهب

۲ ۲-امالیشیخمفيد/۲۷۲-۲۷۳
همیشه بیشتری دارد اثبات عطای ولایت بشریت و حق امیر و نهی به امام می‌باشد و مقام امامت نیز همین است.

ممکن است به ذهن برسد عطای امیر و نهی از سوی خدا به معنای تعویض (واگذاری) کامل می‌باشد. به گونه‌ای که بعد از تعویض این حق، خدای تعالی خواهد گفت اکثری بوده؟ در پاسخ به این اشکال باید گفت امیر می‌تواند با نسلی منقل می‌شود و دو نوع هستند:

1- امیر مادی
2- امیر معنوی

در امیر مادی انقلال مالکیت به صورت سلب و اجبار می‌باشد و با نقشان در یک سو و ازدیاد در سوی دیگر همراه است. اما انقلال امیر معنوی به صورت اجبار ممکن می‌باشد. بدون اینکه نقشان و ازدیاد لازم آید. به عبارت دیگر در انقلال مالکیت امیر مادی، ملک از مالکیت شخصی خارج شده و به مالکیت فرد دیگری در می‌آید. مثلاً اگر کسی به‌خواهش منزلش را به ملک دیگری در اورده، بايد آن را از مالکیت خویش خارج سازد.

اما در انقلال امیر معنوی لازمه انقلال سلب مالکیت منقل کننده نیست، مثلاً معلم می‌تواند تمام دانش خود را به پناه‌دار منقل سازد بدون آنکه چهیزی از دانش او کم شود.

در مورد ولایت نیز چنین است و خدا می‌تواند از ولایت خویش به ولاییه، خود عطا نماید بدون اینکه نقضی در ولایت خوداند ایجاد شود. در نتیجه در همان زمانی که خدای تعالی ولایت خویش را به کار می‌برد، رسول اکرم و اهل بیت نیز می‌توانند دارای امیر و نهی باشند. لذا خدای تعالی می‌فرماید:

۵۲‌ آن‌ها که وُلَسْتُمُ اللَّهُ وَرَسُولَ اللَّهِ وَلَدِينَ آَمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمَّ رَأِيكُمْ

به درستی که مولای و سرپرست شما خدا و رسول و نزی مؤمنی است که نماز را به یا داشته و در حال رکوع صدقه می‌دهد.

با توجه به این ایده که به اتفاق همه در مورد امرالمؤمنین نازل شده است، همان ولایت و سرپرستی که از آن خداوند است حضرت خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین نیز دارا می‌باشد. و بدین جهت رسول اکرم در روز غدیر این مهم را که امر الیه بود بایدین گونه به مسلمانان ابلاغ فرمود:

۵۳۵۲ من کتب مولای فهدا علی مولای.
هر کس که من مولا و سربرست اویم پس این علی نیز مولا و سربرست اوست.

یعنی در همان هنگام که رسول خدا(رض) حق امر و بهشت و مولویت دارد امیرالمؤمنین(رض) نیز چنین مولویتی را دارد. و این گونه نسبت که مولویت امیرالمؤمنین(رض) بعد از رحلت خاتم الانبیاء(رض) تحقق می‌آید، چرا که اگر قرار بود یک مولویت، مولویت دیگر را سلب نماید رسول خدا(رض) نیز یا باید منتظر من شد.

تا... الابیاء الله... خدای تعالی بعیدر تا سربرستین بندگان خدا به او منتفی شود.

البته بیان این نکته ضروری است که: امیرالمؤمنین(رض) هیچ سخنی بدون امر رسول(رض) نمی‌گوید.

هر چند از آنچه رسول خدا آگاه می‌گردد آگاه می‌شود. چرا که حديث می‌گوید:

انت مینی بهم‌دردشته هولن من موسی.

نسبت تو به من مانند نسبت هورون به موسي است.

شناح دهنه این علی نسبت که امیرالمؤمنین(رض) همواره در کنار رسول خدا(رض) و آگاه به وحی بود.

زیرا خدای تعالی هنگام خطاب به موسي، هارون را نیز مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

۹۷ اذیبیاً إِلَی فُرْعُونَ إِلَّا طَفْعٍ.

شما دو نفر به سوب فرعون بروید و برترین که ای او طبیب کرده است.

بنا براین هارون از وحی که به موسي می‌شد مطلع بود در نتیجه امیرالمؤمنین نیز وحی که به رسول اکرم می‌شد می‌شود. اما طرف خطاب نبود و آن را به ایستی هم ابلاغ نمی‌کرد.

به عبارت دیگر مادامی که رسول خدا(رض) حیات داشت امیرالمؤمنین اعمال مولویت نمی‌کرد و هر سخنی هم می‌گفت از سوی رسول خدا(رض) بود. به همین جهت هنگام تولو آیات سورة بروائین وفات ابراهیم برای ابلاغ آیات به سوی مشکران رفت. رسول(رض) امیرالمؤمنین(رض) را فرشتاد تا منابع ابیونیکر شده و خود آیات را ابلاغ نماید. و در این مورد فرمود: جریثل بن برن بیامن آورد که.

اکنون ولیعیه عین ای آتا یا علی

از سوی می‌کس حق سخن‌گفت ندارد جز خودم یا علی عليه السلام.

خلاصه آنچه گذشت: مالکی یکی از مصداقی ولی است، بدن معاون که مالک نسبت به مالک خود

1 - طبقات الکبیر، تاریخ الكبير بخاری، 115/1 و...
2 - طبلة/ 413
3 - الغدیر/ 338/6
164/6 مسعودی، مرور مسعودی بن ابی عوفی، 1321 خ م.
265/5 و
300 ترکمی / سنین، سنین سنین 2000/5 و 2001/5 و 2002/5 و...
4 - مسعودی، مرور مسعودی بن ابی عوفی، 1321 خ م.
5 - مسعودی، مرور مسعودی بن ابی عوفی، 1321 خ م.
6 - مسعودی، مرور مسعودی بن ابی عوفی، 1321 خ م.
مولويت و سربرستی دارد. اما این مولويت قابل اعتنایی به دیگری هم می‌باشد بدون اینکه در ولایت مالک اصلی کاسئی و نقضانی لازم آید. در تنتجه سخن تعلیم که می‌گوید: «مولوی به معناه مالک، می‌باشد و مالک فقط خادمی از تنتجه متنا دل این نسبت كه شیعان می‌گویند، علی مولاک خلق و مالک آن‌هاست.»
مغلفت‌های آن‌ها از نظر و نگرش‌های است و هدف او مشو را کرد از اینهم عقومی و متماً نمودن شیعان می‌باشد.
شافعی نیز در مورد حديث غير و معناه «ولی» می‌گوید:
من كنت مولا فقیر مولاه» يعني بذلك ولاء الاسلام وذلك قول الله عزوجل: «فالله مؤمن الذين آمنوا وأن الكافرون لا مؤمن».
اما قول عمر بن الخطاب: «أصبحت مولی كل مؤمن» يقول: ولي كل مسلم.
ментورا از مولا در روايت «من كنت مولا فقیر مولاه» ولاء اسلام می‌باشد و شاهد
آن قول خداي عزوجل است که می‌فرماید: «این بدان جهت است که خدا سربرست
کسی است که ایمان آوردند در حالی که هیچ سربرست برای کافران نیست».
اما سخن عمر بن خطاب در مورد علی السلام که گفت: «یا مولائی همه مؤمنان
شده منظور ولایت بر كل مسلمان است. يعني ولائیت که اسلام تأسیس کرد.»
چنانکه از ظاهر کلام شافعی مشخص است او نیز از حديث «من كنت مولا فقیر مولاه» سربرستی و
ولایت امیر رسول خدا و امیر المؤمنین بر مؤمنان فهمیده است. هرچند نخواسته نظر خود را صریح
و شفاف بیان کند تا راه برای معافیت و بازیگری باز باشد. همانگونه که می‌بینم شارخان آراء او دست به
تأویل سخنان وی زده و ولاء اسلام را به معنی می‌گیرد. مانند ولایت عرفی و لولایت مسلمان نسبت به
مسلمان، و معناه دیگر تاویل کردند. و این بدان جهت است که وی ولاء ایمان را که اخصوص از ولاء اسلام
است به ولاء اسلام معنا می‌کند یعنی امیر المؤمنین فقط ولی و سربرست مؤمنان نسبت بلکه هر کس اقرار
به شهادت کند باید ولایت او را بپذیرد.
اما روش است که شافعی از حديث «من كنت مولا فقیر مولاه» ولایت تشريعی را فهمیده، چرا که
به آیه:
۵ ذالک فن الله مؤمن الذين آمنوا والكافرون لامؤمن
استند می‌کند که در این آیه ولایت خدا بر همه مؤمنان (ولاء علی کل مسلم) مطرح است و از آنجا
یک این ولایت از کافران نمی شده استفاده می‌شود منظور از ولایت در این آیه ولایت تشريعی است نه

۱ محمد / ۱۱۸
۲ تاریخ دمشق / ۲۳۸/۲۴
تكويني

براء روشن شدن گفتگه شریان کلام شافعی لازم به توضیح است که مفهوم ولایت با مصادره و معنایی عرفی در تمام جوامع وجود دارد. به عبارت دیگر هر کسی که حق خاصی بر دیگری داشته و به واسطه این حق مستندی وی بر عهده او یا قرار گیرد این معنا در تمامی جوامع هست، با این نگرش ولایت یک امر عرفی است و محدودیت آن نیز جامعه می‌باشد. به عنوان مثال معمولاً نزدیکترین و محق ترین فرد نسبت به طفل، پدر اوست و پس از آن مکمل است عمو، دامی، مادر و ... پیش افتاده و مستندی و ولایت طفل را بپذیرد. همچنین ممکن است در بعضی از جوامع ولایت به صورت قانونی به کسی منتقل شود.

اما ولایاتی هم هست که فقط و فقط دین آن را تبیین می‌کند، مثلاً مسیحیان کاتولیک برای پاپ ولایتی قائل هستند در اسلام نیز با وجود ولایت اسلامی (دینی) وجود دارد که عبارتند از:

١- حق المسلم على المسلم (حق مسلمان بر مسلمان دیگر)
٢- حق الله على المسلم (حق خداوند بر مسلمان)

در فقه ما حدود سی حق برای مسلمانان نسبت به یکدیگر ذکر شده است، همچنین کسی که مسلمان است و به خدا و رسول و ... ایمان دارد، برای خدا نسبت به بدگان حق امر و نهی و مولویت قائل است. و جناب آن که بیان شد خداوند می‌تواند از این حق خوشت به رسول و اولیاء خود عطا نماید، که حديث «من كنت مولاه فعلى مولاه» نشان داده همین نوع ولایت از سوی خدای تعالی به امیرالمؤمنین می‌باشد. و این نکته‌ای است که شافعی نیز بدان اذعان کرده و به آیهای که بیانگر مولویت خداوند بر مؤمنین می‌باشد استناد کرده است.

امامت از امور اعتصامی است

تاکنون روشن شد دارای امامت نزد امامیه شامل عامة امور می‌باشد. به عبارت دیگرجوان امامت تالی تلو نیوست است هر سه بعده از تکالیف مربوط به جوامع بشری را شامل می‌شود. بنابراین امامت همانند نبوت با وجود یک فرد در دنیا نیز تحقق یافت و یکبرنش و عدم یکبرنش مردم تأثیری در این مقام ندارد.

برخلاف اهل سنت که خلافت را از امور عامة و شرط تحقیق آن را وجود جامعه اسلامی می‌دانند. به عبارت دیگر خلافت در پی جامعه اسلامی مستند تنظیمات سیاسی جامعه می‌باشد، لذا خلافت در قانون نماید.

نکته‌ای است که شافعی نیز بدان اذعان کرده و به آیهای که بیانگر مولویت خداوند بر مؤمنین می‌باشد استناد کرده است.

همچنین مشخص شد امامت نزد امامیه منصوبی به است و چون احکام از سوی خدا تشریع می‌شود حافظ و مبلغ احکام نیز باید از جانب خدای تعالی تعیین و معرفی گردد.

نیز به مناسبی بیان گردید، چون خدای تعالی مالک خلق می‌باشد بر آنها ولایت دارد و می‌تواند این
ولايت را به دیگری هم عطا نماید. چنانکه به رسول و اولیاء خود عطا کرده است. اما خلافت نزد اهل ستنت منصبی الی نیست چرا که خلیفه به وسیله مردم تبعین می‌گردد لذا هیچگاه وایت و سرپرستی بر مردم ندارد. بدن معنا که دستورات خلیفه فقط در تنظیمات امور جامعه لازم اجرای آن اما حق امر و نهی بر کسی ندارد.

در اینجا نیز به یکی دیگر از تفاوت‌های تعريف امامت (از نگاه شیعه) و خلافت (از نگاه اهل ستنت)

همان‌کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند همانان بهترین نیکوکار

شوند.

عمل؛ حالت خارجی اعضاء و ایمان یک عمل قلبی است. اساس ایمان یافتن می‌باشد بدل معتن که بدون یافتن ایمان محقق نمی‌گردد و تحصیل یافتن برای تحقیق ایمان لازم است. اما در صحت عمل، یافتن به صحت تمام شرایط لازم نیست، به عنوان مثال اعتقاد به نبوت و مخمثیت رسول اکرم یک و اقامة نماید هر دو واجب هستند در حالی که ایمان به نبوت خاتم الانبای با شک محال است و با این همانی به تحقیق یافتن. اما در اقامة نماید تحقیق یافتن برای تحقیق جهت قبله لازم نیست و اگر فرد به هر دو طرف که شک دارد نماز یخواند به تکفیف خود عمل کرده است.

اما نزد امامیه از امر اعتقادی است و ایمان به آن نیاز به تحصیل یافتن دارد اما اهل ستنت خلافت

را از امر فرعي عملی می‌شمارند، بدل معنا که جامعه اسلامی باید برای خود حاکم انتخاب کند و در این انتخاب، ایمان به صحت عملی لازم نیست. و همین که شخص انتخاب عملی به دستورات خلیفه داشته باشد و خلاف آن عمل نمایند تکفیف خود را انجام داده است. همچنین ایمان به صحت خلافت حاکم نیز شرط نمی‌باشد. و چنانکه بیشتر بیان شد، شرط انتخاب خلیفه امکان نصب نیست. اما نزد شیعیان، اعتقاد به آماده خدای داده است. اما نزد شیعیان، اعتقاد به آماده خدای داده است. اما
نفشد بیعت

یکی از مباحث مربوط به خلافت و امامت بحث بیعت است. نزد اهل سنت جعل امامت از سوی خدا مطروح نیست، چرا که مرتوم باید خلیفه تعیین کند، و شاخص تعیین خلیفه نیز بیعت می‌باشد.

اما بیعت نزد امامیه اهمیت چندانی ندارد و شیعه در مباحث امامت از نقطه نظر اثباتی برای بیعت ارزشی قائل نیست، زیرا امامت در منظر شیعی منصبی الهی است و شیعیان معتقدند امام باید پاسخگوی نیازهای بشر بوده و شرایط عامة رهبری الهی (مانند علم، عصمت، شجاعت و...) را دارا باشد. و لذا امامت نزد امامیه از دو راه ثابت می‌شود.

اول: امام باید از جانب خدا تعیین شده باشد لذا در امامت خاصه، اعلان امامت باید توسط خاتم الانبیاء صورت گیرد و هر امامی امام بعد از خود را معرفی نماید تا وجود مقدس حضرت امام عصر که خاتم الاصوصی است.

دوم: امام باید معجزه‌هایش داشته باشد، يعني یاکنکه در اثبات نبوت یعنی منصبی الهی است یعنی لازم می‌باشد در اثبات امامت نیز به دلیل اینکه منصب الهی است نیاز به معجزه هست.

بنابراین، امامت نزد شیعیان در رتبه بعد یا تالی تلو یا نبوت و منصبی الهی است و از دو راه نقص و معجزه اثبات شود. و بیعت در تعیین و با اثبات این مقام هیچ نقصی نمی‌تواند داشته باشد به همین جهت در کتب کلیای امامیه این موضوع مطرح شده که: «هل الامامه نقص الله أن بعیة اهل البل والعقد»

با این حال چون بحث بیعت در قرآن مطرح شده و مورد سوء استفاده عده‌ای قرار گرفته است، باید معنای دقیق آن روش شود.

معلای دقیق آن روش شود. یکی از مسائل کلی بیعت در رابطه با چهار عنوان زیر به صورت فشرده مطرح شده است:

1- بیعت در رابطه با نبوت

2- بیعت در رابطه با تکلیف عملي

3- بیعت در رابطه با قیامت

4- بیعت در رابطه با امر به معروف و نهی از منكر

بیعت در اصل به معنای عملی است که تشاندینه توافق طرفین در خرید و فروش می‌باشد. در میان

۱- همانکونه که خوارج از آیه‌ای آن الحكم الله سوء استفاده کردند.
عرب متعارف بود که دست به دست همدیگر دادن در تبادل مالی (خريد و فروش) نشانه توافق است لذا از خريد و فروش به مبایعه (دست دادن) تعیین می‌شود. کم‌کم این عمل (دست به دست هم دادن) نشانه اتفاق دو نفر در یک کار گردید، بدين معنا که دست به دست دو نفر بانگر تعهد و قول قطعی آنها با یکدیگر بود.

وسرانجام بیعت نشانه پذیرش رهبری یکی بر دیگری در کارهای جمعی شد. و این عمل عرفی توسط رسول خدا و برای گرفتن تعهد باری از گروندگان به اسلام انجام می‌یافت.

بیعت مطرح شده در قرآن نیز ناظر به همین عمل عرفی و بانگر تعهد و انتزاع مسلمانان به اسلام می‌باشد.

قبل از هجرت خاتم الانبایین دوازده نفر از اهل میهنی که برای خرید و فروش به مکه آمده بودند متوجه شدند کسی در مکه ادعای بیعت کرده و پس از تحقیق و حصول اطروبات از نبوت خاتم الانبایین به ایشان ایمان آورده و برای حمایت از رسول خدا متعدد شدند، بدين ترتیب چون امکان اخذ بیعت درون مکه نبود در خارج شهر در بیچ کوهها (عقبه) که خارج از دید اهل مکه بود با هم قرار گذاشتند و رسول خدا بر نبوت و وجوه اطعه خوشی از آنان بیعت گرفت. آنان نیز متعدد شدند که از پیامبر و اهل بیت و حمایت نمازند همانگونه که از خود و اهلشان حمایت می‌کنند، ولی وقتی سادات بیه الحسن را (به اسارت) می‌برندند حضرت امام صادق در حالتی که گریزان بودند، فرمودند: »خدایان گر که یک دوست می‌گفتند به آنان بیعت خدا با روز گرفتند، آنها وظیفه داشتند از خانواده رسول خدا همچون خانواده خوشی حمایت کنند اما نکردند.«

بانواین روشن است که بیعت در رابطه با نبوت نشانه ایمان به نبوت و پذیرش و تسليم در مقابل آن می‌باشد، اما بیعت یا عدم بیعت در اصل نبوت هرگونه تأثیری نداشته و پیامبر، بیپاره است چه با یا بیعت کند و چه بیعت نکند. قرآن مجرد می‌فرماید:

"قد يا أَنَّ أَرْضَيْنَ الْخَيْرَاتِ لِيُصَفِّرُنَّ عَلَى أَنَّهَا لاَ يَشْرَكْنُ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرُفُونَ وَلا يَزِينِينَ وَلَا يُفْتَنُنَّ أَوَّلَادَهُنَّ وَلا يُبْسِطُنَّ بَيْنَ بَيْنِهَا يَبْيَعُنَّنَّ أَيُّهَ يُبْيَعَانِ وَأَرْزُعُهُنَّ وَلَا يَغْصِبُنَّ فِي مَعْرُوفِ فَبَيْعَانِهِنَّ وَعِلَاءُ ُهُنَّ إِنَّ اللَّهُ غَفُورٌ رَحْمٌ "

ای پیامبر، جون زنان باللیمان نزد نبی آن‌بیان و بر این موضوع با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شرک نسازند، و دردی نکنند، و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکنند، و بچه‌های حرامزاده ای را که پس انداخته‌اند با بیهان، [ و حیله‌ه] به شوهر نبندند، و

1 - الم nastęجنة 12
در [کار] نیک از تو نادرمایی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آموزش
بخواه زیرا خداوند آرزویه مهرابان است.
آیا فوق به خویی نموادران آن است که منظور از بیعت، اعلان تسیم و ایمان می‌باشد. همچنین اولین و
اساسی ترین موضوع بیعت در این آیه توحید معنی شده است. اما آیا توحید یا شرک به خدا منوط به
تصمیم و رأی جمعی است؟! و آیا حرمت شرک به قول، عدم کپل مردم و اینسه است؟!
روسن است که ایمان به توحید و نفی شرک بدون تویجه بر رأی و نظر دیگران و منها به بیعت یا عدم
بیعت صحیح می‌باشد. و هیچ مسلمانی مدعی نیست که شرط توحید پذیرش جامعه بوده و در صورتی که
جامعه به توحید اجماع نکند کسی مکلف به توحید نیست! به همین دلیل و منابع و چون امامت نیز مانند نبوت
منصب‌های علمی است بدنی توجه به بیعت احدی تحقق داشته و صحیح است.
به بیانی روش‌نر، بیعت در رابطه با مناصب و اوامر الهی فقط و فقط نشانه ایمان شخصی است و در
مقام نبی و رسالت الهی او یا مقام امام و ولایت الهی او هیچ تأثیری ندارد. چنان‌که ادخال بیعت برای توحید و
عدم شرک به خدا نیز بیان‌گر اینمان است.
بان‌ی این همان‌گونه که بی نهایت دارای مقام نبوت است بی نمی‌باشد و یا همگی او
مختلفت کند. امام نیز امام است هرچند که همه او مخالفت نمایند.
ابتینه لازم به ذکر است یکی از شفاه نبی و امام که نسبت به مقام نبوت و امامت امروزیو
نسبت به ما امری بزرگ است ـ مقام حاکمیت بر جامعه و امر به معروف و نهی از منكر است، یعنی پیامبر
اضافه بر بین احکام. یاد مانع از تخلف مردم از احکام الهی شده و آنان را به عمل وادار نمایید در زمانی که
پیروان یافت که همانا آنانی باشند که با او بیعت کردن دیگر یاپاد در امامت امروزی و نهی از منكر مؤثر واقع
داشته باشند و آنان متعدد به تکریز از ایمان شنود در این صورت امر به معروف و نهی از منكر مؤثر واقع
شده و نبی و امام نسبت به بی نمایه وظیفه پیدا می‌کند. و در غیر این صورت وظیفه ای نخواهد داشت.
لذا امرالمؤمنین در مورد سکوت خوشی در مقابل غاصبان خلافت می‌فرماید:
فظاظت فذآا، ليس لی معین إلا أهل بیت فیضنتهم عن الموت وأغیضت على القدی
وشریت على الشجاع و صبر على أخذ الکظم...١
پس نگریستم و در آن زمان هیچ یاوری به جز خاندان هم نداستم پس درخ کردم از
این‌که آنان به مرگ دچار شوند و با وجود خار دیده را فرو بستم و با وجود
استخوان در حلق آب را فرو بردم و بر خشن خود صبر نمودم...
اما يس از رجوع مردم و بیعت آنان در خطبه شفقتی می‌فرماید: 

... الآن قام ثالث الهموم نافذًا حضوری بین نیله و معنی و بینهم با بیرون خصوصاً مال الله

خضماً الابیه نبیه الربعی إلى ان ابکس عليه فله لاجه علیه عمله و کبی به بطنیه

فما راعی ای والناس عرف الضیع اییکن آنالی من كل جانب حین لغد وطیه

الحسننا و افشار عطافی، مجمعین حولی کربضة الغنم، فلما فصحت بالامر ابکس طالبة

ومرقت أخرى وقست آخرون: کانهم لم يستبعوا الله سبحانه يقول: ۵ تلقی الیازر الآخرة

تجعلها للذین لا یریذون غلواً في الارض ولا فساداً واعفاً فالعفیة الفیصلین

بیل والله لقد سمعوها ووعوها، ولكنهم حلب الدنيا في أعيونها ورافعهم زرجه! 

اما والذي فلق الحبیة ورأی النخمة ولولا حضر المحرر وقيام الحجة بوجود الناصر وما

أخذ الله على العلماء لا یقیموا على كفیة ظالم ولا عمض مظلمة یلبی على غارها

ولضقت آخرها بکاس أوفا وجلیفون دنیاکم هذه أزهد عندي من عفطة عرو?

... تا ائته سوم قوم (عثمان) بیرخاست در حالیه دو بهلوی او تین میان موضوع

خوردن و دفع (شمک) او باد کرده بود. اولاد پدراتش (بتی امیه) باه هم استشند

مال خدا را می خوردند مانند شتی که با وغل علف بهار را می چر را ائته ریسمان

تابیده او پازد و رفتارش سبب سرعت در قتل وی گشت و یبرگی گشک (و

زباده خواهی) او را به روبزمین انداخت!

یس هیچ چیزی مرا به زحمت هیدخت مگر ایته مردم مانند گرگهای وحشی به

dورم ریخته و از هر طرف به سوی مین هجوی آورده به طوری که از ازجاح آنان و

زیادی جمعیت) حسینی علیهما السلام زیر دست و یا رفتید و ازار - لنگ - من یاره

شد مانند گله گوسفند اطراف ما گرفتند پس هنگامی که برای اداره امور برخاستم

جمعی بیعت مرا شکستن گروهی از زیر بار بیعتمخارج شده و گروهی از اطاعت

خدای تعالی پیروهین رفتند گویا آنان نشیبده بودند که خدای سبحان می‌فرماید: 

سرای آخرب را بیای کسانی قرار دادیم که خواهان سرکنی کیب و عصبانی و فساد

در زمین نیستند و سراجان نیکو از آن پربرکاران است» آری سوگند به خدا این

آیه را پطعاً شنیده و آنآ حفظ کردند ولیکن دبی در چشم‌های آنان آراسته و آنان را

832 ـ القصص
833 ـ نهج البلاغه / خطيه
فریفته است و زینت دنیا، آنان را مجدوب و مشغول ساخته است.

آگاه باشد سوگند به کسی (خدایی) که بدز را شکافت و انسان را پیدایش ساخته که

اگر حضور (این جمعیت فراوان) نبود و به واسطه وجود یاری کننده حجت تمام

نمی‌شد و نیز اگر نبود عهدی که خدا از علما (اهل بیت علمهم السلام) گرفته، که بر

سیری ظالم و گرددگی مظالم راضی نشوند، افسار خلافت را بر پشت آن

می‌انداختند و آخر این (قوم) را با کاسهای که در اول (مردم را آب دادن) سیراب

می‌کردند و دانسته‌اید که این دنبای شما نزد من از عطسه بز مادهای خوارتر است.

بنابراین، بیبین فقط ضمانت اجرای است و برای شخص ایجاد وظیفه می‌کند. بدین معنا که با بیعث

عدائی، امکان و احتمال تأیید امر به معروف و نهی از منکر برای حاکم به وجود می‌آید و این مؤثر به

اجرای آن می‌شود. اما بیبین در مقام امامت و یا تکلیف افراد هیچ نقشی ندارد و به عبارت روش‌تر می‌باشد و

حکم الله مشروط به پذیرش (بیبیعت) افراد نیست.

قرآن می‌گوید:

۵ و رَبِّنَا یَخْلُقُونَ مَا نِيبَاءُ وَیَخْتُراَ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَسْرَةُۏا

بروردگار تو هر که را خواهد می‌آورند و بر می‌گذیند و در این امور مردم اختباری

نداردند.

و در جای دیگری می‌گوید:

۵۰ إِنَّ الْحَمْدُ إِلَى الْلَّهِۑ

آگاه باشد که حکم و فرمان برای کسی جز خدا نیست.

اما چنان‌که پیشتر بیان شد غیر امامیه معقده‌گذار خدا و رسول در مورد امامت شکنی نگفتند، ولذا منکر

منصب الهی امام و به تعیین منکر معجزه امام الهی هستند. در نتیجه برای تعیین خلقیه بیعت اهل حلف و عقد

را مطروح کنند. اما در بحث امامت نهایی بیعت نهایی در تعیین امام تدارک و فقط به امام تمکن امر به

معروف و نهایی از منکر مؤثر می‌دهد و اگر بیبیعت نباید امیر به معروف و نهایی از منکر برای امام واجب

نخواهد بود.

بنابراین، بیبیعت مطروح شده در قرآن؛ پیامبر ساز و امام ساز نیست، بلهکه مؤمن ساز است. بدین معنا که
هر کس با پیامبر و امام الهی بیعت کند مؤمن و در صورت عدم بیعت کافر است. اما بیعت با عدم بیعت افراد خلای در مقدم نبرد و امامت ایجاد نمی‌کند.
و بیعت خلبانه ساز که در اهل سنت مطروح است با بیعت مؤمن ساز که در قرآن و نزد امامیه مطرح می‌باشد نباید خلبان شود.

فایده امامت منهای حکومت
تاکنون روشن شد امامت به معنا شیعی که منصبه الهی است با خلافت نزد اهل سنت یکدیگر ندارد. در رأس تنظیمات سیاسی است نفوذ دارد، همچنین روشن شد در نظر شیعه بیعت در تعیین منصب امامت هیچ نقشی نداشته بلکه بیعت نشانه ایامان و به تعییر مؤمن ساز است ولی اهل سنت تعیین خلبانه را مشروط به بیعت اهل حی و عقیده می‌دانند و بیعت نزد آنان خلبانه ساز است.
با توجه به آنچه گفته شد سایر گفتگوی شود: امامی که مارک نمی‌شناخت و یا در صورت شناخت از افرادی که عبارت‌دارند و به عبارت‌دار امامی که حاکم نیست، چه فایده‌ای دارید؟
برای پاسخ به این سوال دو نکته اساسی باید بدانید:

نکته اول: ضبط افعال خدا بر تعالی مناسب با ذات اوست. به عبارت دیگر جعل و اعتبار اتخاذ نباید مصلحت الهی است. یعنی ضبطه و ملاکاته احکامی که خداوند جعل می‌کند را فقط خود او، و جز او یا هیچ کس به تمام جهات و ملاک امور احاطه و علم ندارد. در نتیجه تمامی شرایط و اجزاء تکلیف، یعنی شرایط مکمل و مکمل به پایتخت خدا باید عضو، و کسی حق دخالت در آن را نداشته باشد. همانگونه که قاطع اعدام نامه، یا عدم فهم ما از مسائل افعال خدا بر تعالی نیز تغییری در عینیت و حقيقة قضاوات ایجاد نمی‌کند. و بالاخره اعتراض به هیچ است سنتی را تغییر نمی‌دهد.

به عبارت دیگر خدا بر تعالی کارهای خود را بدون مشورت با احیاء انجام می‌دهد و اعتراض کسی هم در کار الهی تغییری ایجاد نمی‌کند. و چون همانگونه که بیان شد امامت منصب الهی است، لذا خدا بر تعالی باید مقام امامت را تبیین و امام الهی را به مردم معرفی نماید. و علت تعیین امامی را نیز فقط خدا می‌داند.

قرآن مجید می‌فرماید:

۵٥. اَللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَعْقُبُ رُسُالَتُكُمُ
۲١. خدا دانان است به اینکه رسالت خویش را کجا (در جه کسی) قرار دهد.
با توجه به آیه فوق روانست جعل رسالت – که منصوب الهی است – به تعبیه خدا صورت گرفته و
بشر در این زمینه اختیاری ندارد. امامت نیاز چون منصوب الهی است به مصالحت خدا جعل می‌گردد و
خداوند تعبیه امام را به اختیار کسی قرار نداده است.
قرآن مجدد می‌فرماید:
۵۰ و یاد کنید که چرا چنین کاری می‌کنید. و چرا کسی را که تقدیر کنید
و پروردگار تو هره را اراده کند می‌آورد و بر می‌گردد و مردم در این زمینه
اختیاری ندارند.
بنابراین جعل امامت به خواست و اراده الهی است و ضابطه و مصالحت آن را نیز فقط خدا می‌داند.
در نتیجه فهم یا عدم فهم ما از واقعیت جعل امامت، تأثیری در این مقام نخواهد داشت.
اما کسانی که امامت را منصوب الهی نمی‌دانند با یاد بینان کنند چه کسی و به چه دلیل امام است، لذا ما
حق این سؤال را از سران سقیفه دارمی که چرا و بر اساس چه ضابطه‌ای ایبوکر را تعبیه و دیگری را نفی
نموندند؟ اما هیچ چه سؤال را از خدا ندارد که چرا و بر اساس کدام ضابطه امرالمؤمنین؟ را امام
قرار داده است.
نکته دوم: احکام برای امکان انتقال اختیاری جعل شده‌اند نه به هدف انتقال اجباری، یعنی کسی که
بنای فرمایندگاری از حکم الهی را داشته باشد با کسی که بنای نافرمایندگری دارد از لحاظ شمول حکم الهی
پاسخ یافته است. به عنوان مثال دستور اقامه نماز هم شامل بنده فرمایندگار و هم شامل بنده عاصی می‌گردد.
و اگر برسیم که چرا خدامی تعالی با علم به عدم انتقال فرمان خود، فرد عاصی را به انجام آن مكلف
هم کند؟
پاسخ این سوال به سبیل روش و مبره این است و هر مسلمانی می‌داند که این اشکال از اساس باطل
است، زیرا تشریع حکم برای امکان فاعلیت است که همان‌اکاذیب داده بر انجام فعل از شخص مكلف است.
و مطبع و عاصی هر دو امکان انتقال حکم و فرمایندگاری را دارند. اما امکان یا عدم امکان و انجام دادن یا
نداشتن تکلیف به اختیار مكلف می‌باشد. و خداوند بندگان خود را جبر به امکان اواخر و انجام تکلیف خود
نمی‌کند. تا باب امتحان و ابتلائ باز بوده و مطبع و عاصی از هم شناخته شوند.
همچنین خداوند برای اینکه بر مرمی حجت داشته باشد و مردم علیه او حجتی نداشته باشد برای آنان
پیامبر می‌فرستد. در حالی که کسی را جبر به اطاعت از انبیاء خود نمی‌کند، بلهکانیها را در اطاعت یا
نافرمایی از انبیاء، مختار نموده تا حجت بر آنان تمام شود.
قرآن مجيد مي فرماید:

۪اُنَّ آوَّلَينَ اِلَّذِينَ كَتَبَنَا لَهُمَا نَوحًا وَأَوَّلِيّيٌنَ مِنْ بَعْدِهِ وَآوَّلِيّيٌنَ إِلَىِّ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُهُودَ وَأَبِيسَ وَيُونُسَ وَيَوْسُفَ وَسَلَمَا وَاتَّبَعُوا مُبَيِّنَاتُهُمْ
وَسَلَمَا وَاتَّبَعُوا دُرُورًاۢ وَزَرَعُوا فِي قُرُونِهِمْ عَلَىٰ مَنْ كانَ قَبلَ وَزَرَعُوا لَنُفَصِّلُ عَلَيْهِمْ
عَلَىٰ وَكَلَّمَ الَّذِينَ مُوسَى تَكْلِيمَۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢ
بگو: «برهان رسا ویو خداست، و اگر [شدا] می‌خواست قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد.»

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که مشارکان با نفی اختیار خود در شرکتان آن را به خدا نسبت می‌دانند. اما خداده تعالی با ارسال پیامبران بر همگان امام حجت نموده و خواسته که همگان با اختیار خود از انبیاء و رسولان ایطاعت و فرمان‌پردازی کنند و اگر می‌خواست می‌توانست همه آنها را به جبر هدایت نماید.

قرآن مجدد در جای دیگر می‌فرماید:

۴۰ ولی آن آهک‌ها به‌بیانِ من فیله آنها را نَیلفاً آرسلُنا لِبئام النَّبِیُّ اِلَّامَام فـَاتَسِیعَ ۴۱ آیاتِ نَبی نلَذ ونَخزَی* ۴۲ و اگر ما آنان را قبیل از [آمدن قرآن] به غذای هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند: ۴۳ پروتروگردا، چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسا شویم.

از آیات تو پروتو کتیب؟

با توجه به آیات فوق روسن است که ارسال پیامبر فقط برای ابلاغ امر خداوند و امام حجت بر خلق می‌باشد تا انسان‌ها با اختیار خود در مسیر هدایت قرار گیرند. به عبارت دیگر هدایت خداده تعالی قهری نیست که اختیاری است، عنی خداده تعالی قابلیت‌های خود را در هادی الیه که همان پیامبر و امامان باشند ایجاد نموده، و مانع هدایت هم از انسان برطرف شده است. و اینک انسان است که در مسیر هدایت قرار گیرد یا خیر، که این امر در اختیار خود است. و خداده تعالی نخواسته کسی به اجبار هدایت شود.

قرآن مجدد در جای دیگر می‌فرماید:

۵۰ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلٍ إلَّا لِسَبِّطُ بِذَنَّ اللَّهِ وَلَوَّ أَلْهَمُهُمْ إِذْ ظَلَّلَهُمْ جَاهِلَةٌ ۵۱ فَأَسْتَفَعَّهُمْ اللَّهُ وَأَسْتَفَعَّ مِنْهُمْ الرُّسُلُ وَجَعَلَ اللَّهُ تَوَّابًا رَحِيمًا ۵۲ وَ مَا هِيَ بِبِنْيَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَنْتَ زَخَّمْتَهُمْ وَأَطْعَتْهُمْ، وَأَگْرَ آنَّا وَقَتْنِي بِهِ خَوَاد سُمِّت كَرَه بَوْدَنَ، بِشَيْ سُوَّ مَدْنِ والدَّاد أَمْرِهِنَّ مَيْ خَوَاسِنَد
و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد. قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان
می‌یافتند.
همچنین قرآن مجید از لسان انبیاء مختلف مانند حضرت عیسی، حضرت نوح، حضرت هود، شعبی،
صاحب و ... مكرر نسبت به قوم هر یک از ایشان می‌فرماید:

۵۵۵ «فلسفوا الله و آمیزونی از خدا باک داشته باشید و از من تبعت کنید.
اما با وجود همه این دستورات الهی در تبعت از فرستادگان الهی ملزم باید ایشان را تکذیب و از
دستوراتشان سرپیچی می‌کردند.
قرآن مجید از لسان حضرت موسی می‌فرماید:
۵۵۵ «و قال موسی إن تکفروا أئم ومن في الأرض جميعاً فإن الله لغني خصیص»
موسی گفت اگر شما و هر آنکه در زمین است همکی کافر شوید پس به درستی که
خداوند قطاً یا نیاز و ستوته است.
و در ادامه می‌فرماید:
۵۵۵ «الله يأبكلم بنا الالین من قبلكم قول نوح و عاد و نموذ ولذين من بعدهم لا يعلمهم إلا الله
جاءتهم و فصلهم بالسِیات قرَدْوا أببتهم في أفواههم وقالوا إن كفرنا بأرسلتم بيه و إنا
لفي شكل منهنا ندعوئنا إليه مو بم ۵۵۵ فالت رسولهم أفي الله شکل فاطر السُّنوات
والارض ...»
آیا خبر کسی که بیش از شما بودند؟ قوم نوح و عاد و نموذ و آنانکه بعد از ایشان
بودند و [کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد. به شما ترسیده است؟ فرستادگانشان
دلایل آشکار براپیشان آورند، وی آنان دستهایشان را [به نشانه اعتراض] بر
دهندهایشان بهانه و گفتند: «ما به آنجه شما بدان مأموریت دارد کافریم، و از آنجه
ما را بدان مخوانید سخت در شکم!»
پیامبرانشان گفتند: «مگر درباره خدا - یکدید آورده آسانها و زمین - تردیدی
هست؟ ...

---
1 - آل عمران/50/8
2 - ابراهیم/60/8
3 - ابراهیم/91/8
بنابراین، با توجه به آیات فوق روشن است که انبیاء برای هدایت اخیاری مردم فرستاده شده‌اند اما مورد همواره با سوءاستفاده خوش آن‌ها را تکذیب کردند. احتمالاً آیات زیادی تصريح دارند که انتهای پیامبران نه تنها ایشان را تکذیب می‌کردند، که بسیاری از پیامبران توسط قوم خوشش کشته شده‌اند.

قرآن مجید می‌فرماید:

۱ کتَبَتُ قَبَلَهِمۡ قُوْمَ نُوحُ وَالأَخْرَابُ مِنْ بَعْدِهِمۡ وَهُمُّ يَنْهَى كِنَّآةَ رُسُوْلِهِمۡ لَيْسَ فَاعُذَوْاۡ وَجَادَلُواً بِبَابِ التَّطَعِّنِ لِيُعْجِنُواۡ بِهِمَّ أَفْعَذَوْاۡ فَكَيْفَ كَانَ عَقَابُهُمۡۢ.

پیش از ایوان قوم نوح، و بعد از آنان دسته‌های مختلف [سیستم‌های مختلف] به تکذیب برداختند. و هر امّی آنگه قتل فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند، و به [وسیله] باطل جدال تمودند تا حقیقت را با آن پاپبال کندند. پس آنان را فرو گرفتنی آیا کیفر من چگونه بود؟

آیات زیادی تصريح دارند که پیامبران الهی همواره در معرض قتل و کشتار بوده‌اند و کار عدای (مخصوصاً بین اسراییل) پیامبرکشی بوده است.

قرآن مجید در مورد بین اسراییل می‌فرماید:

۲ أَلَمْ أَلْحَذَّنَا مِسْتَقِيمًا بَيْنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَالْنَا إِلَيْهِمۡ رَسُولًا كَلَّمَهُمۡ جَاهِدُهُمۡ رَسُولٌ بَعْدَهُمۡۢ لَا تَهْوَى أَفْسَدُهُمۡ فِيّا فَأَذَانُواٍ وَفَرَقوۡ فِيّا فَلَعَلَّتُنَّۢ.

ما از فرستندان اسراییل سخت بیمان گرفتن، و به سویشان پیامبرانی روانه کردند. هر بار پیامبری جزئی بر خلاف دلخواهان بریشان آوردند. گزینه را تکذیب کردن و گروهی را می‌کشیدند.

با توجه به جمع‌آوری آیات و بحث فوق روشن شد؛ اساس دعوت الهی آن است که در روز قیامت هیچ کس عليه خدا حجت و بهره‌ای نداشته باشد، و این موضوع با تکذیب و کشته شدن انبیاء الهی منافاتی ندارد. سنت خدا آن است که برای هدایت اخیاری مردم پیامبر بفرستد با اینکه قطعاً علم دارد عده‌ای از رسولان او را تکذیب می‌کند و عده‌ای را به قتل می‌رساند.

قرآن مجید می‌فرماید:

۳ إِنَّ كَذَّبَوْا لَيْسَ فَوْقَنَّكُم مِّنَ الأَرْضِ لِيُخُرَّجُوْلَ مِنْهَا وَإِذَا لَيْسُوْنَ فِيّا فَلَعَلَّتُنَّۢ.

۴ ۱ - آیات با این مضمون بسیار است.
 ۲ - غافر / ۵
 ۳ - المائدة / ۷۰
باebraًن خدای تعالی برای هدایت اختیاری مردم پیامبران فراوانی فرستاد. و علم خدا به این‌های
پیامبران در معرض تکذیب و قتل خواهند بود. مانع از ارسال رسل نشد. همچنین عدم شناخت با عدم
تسلیم مردم در مقابل امام هرگز منافاقی با نصب امام از سوی خدا تعالی نخواهد داشته. زیرا خدای
امامت قرار نداده تا مردم بدون اختیار و به جبر از طرف برکنار. و چنان‌که انبیاء خود را برای هدایت اختیاری
مردم و با علم به تکذیب و قتل ایشان می‌فرستند، به رسول خداً این دستور می‌دهد. امامت امیرالمؤمنین
را به مسلمانان اعلام و ابلاغ کند. با این‌حال علم دارد منافقان علیه او توطئه خواهند کرد و بعد از خانم
الانبیاء جز چند نفر معنی بی‌کته به بهانه‌های مختلف از این حکم روى خواهند گرداند.
همچنین در روایات زیادی یکی از علل غیبت حضرت ولی عصر عالی تعالی فرجه ترس از قتل
بان شده و اگر قتل انبیاء مانع از ارسال پیامبر دیگر نمی‌شود به طریق اولی غیبت حضرت ولی عصر مانع از
جعل امامت برای ایشان نمی‌گردد. اضافه بر آن امامت نم‌ده شیعه امرو معتقدی است و چنان‌که رحلت خاتم
الانبیاء مانع از اعتقاذ به نبوت و خاتمیت آن حضرت نیست، غیبت امام عصر نیز مانع از اعتقاذ به
امامت ایشان نمایند. زیرا امامت نم‌ده شیعه از سنین نبوت و منصوب الهی است و اعتقاذ به امام پس پرده و
غایب کمتر از اعتقاذ به نبوت رحلت کرده نمی‌باشد. به عبارت دیگر همانطور که با وجود رحلت خاتم
الانبیاء ایشان اکنون نیز پیامبر ما هستند و ما با بد به نبوت و خاتمیت ایشان ایمان داشته باشیم، به همین
صورت با وجود غیبت امام عصر ارواحنا فداه ایمان به امام آن حضرت لازم و واجب است. لذا سؤال از
فايدة امام غائب نیز از اساس باطل و منتفی است.
فهرست

2. معنای لغوتی امام
3. تعریف امام
5. اهل سنت امام ندارند
14. امام در اصطلاح قرآنی
14. هر گروهی امامی دارند
14. امام اهلی (آمامت شخص)
22. امام اهلی (آمامت کتاب)
24. امام کفر
26. امامت در عظیم امور ـ همه امور تنه در امور عامه
31. امامت منصوب اهلی
34. ب: مفهوم ولایت
38. الف ـ تعهد عام: که شامل همه بندگان می‌شود
39. ب ـ تعهد خاص: که مخصوص مؤمنین است
46. امامت از امور اعتقادی است
48. نش بیعت
53. فایاده امامت منهای حکومت